

سرمقاله

به انقلاب باید امید بست!

"احمدی‌نژاد رئیس جمهور رژیم ضدمردمی جمهوری اسلامی در جریان معرفی سومین وزیر پیشنهادی اش برای وزارت نفت در "مجلس شورای اسلامی"، در رابطه با نابسامانی‌های اقتصادی موجود در کشور و "مشکلات جدی" پیش روی دولت اش، دولت‌های قبلی را مقصر شناخته و اعلام نمود که "بیش از ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی و بیش از ۱۶ میلیارد تومان بدهی به بانک ها و ۳ میلیون بیکار" که بخش وسیعی از آنها افرادی تحصیل کرده هستند نتیجه کار و فعالیت و در واقع بی‌تدبیری دولت‌های قبلی بوده که حال حل آنها به او واگذار شده است. او همچنین در رابطه با اوضاع اقتصادی کشور تأکید نمود که: "علیرغم زحمات دولت‌های پیشین امروز مشکلات جدی پیش روی ماست، به طوری که در ۶ ماهه اول بیش از ۳۹۰۰ میلیارد تومان کسری بودجه داریم. یا بودجه بد تنظیم شد، یا بد اجرا شده یا ارقام غیر واقعی بوده است".

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- ۴ راه نجات مردم ما!
- ۶ نمایش فیلم و بحث آزاد در رابطه با مساله ملی در لندن (گزارش)
- ۷ من تکذیب مس‌کنم (نامه رفیق مادر، فاطمه سعیدی شایگان)
- ۸ نامه ای از ایران
- ۱۰ فاجعه ۱۱ سپتامبر و دیدگاه‌ها! (قسمت چهارم)
- ۱۲ ۱۸۲ کشور جهان ایالات متحده آمریکا را محکوم نمودند
- ۱۳ ارتش خلق - فارک در کلمبیا... (قسمت آخر)
- ۱۶ شرایط زندان‌های تحت کنترل دولت استرالیا در جزایر سلیمان
- ۱۷ شرکت "کونکس Connex" و حقوق کارگری
- ۱۷ تظاهرات گسترده بر علیه سیاست ضدسندیکایی دولت استرالیا
- ۱۸ ستون آزاد (سرنوشت دست نشانندگان!)
- ۱۹ فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" (۷)
- ۲۰ ترجمه انگلیسی خلاصه‌ای از سرمقاله پیام فدایی

۱۶ آذر، فرازی در جنبش دانشجویی ایران



بزرگ نیا



قندچی



شریعت رضوی

صفحه ۳



FALLUJAH, THE HIDDEN MASSACRE

فیلم **فلوجه، کشتاری پنهان** با دوبله فارسی

در سایت چریکهای فدایی خلق ایران

به انقلاب باید امید بست!

احمدی‌نژاد رئیس جمهور رژیم ضد‌مردمی جمهوری اسلامی در جریان معرفی سومین وزیر پیشنهادی اش برای وزارت نفت در "مجلس شورای اسلامی"، در رابطه با نابسامانی‌های اقتصادی موجود در کشور و "مشکلات جدی" پیش روی دولت اش، دولت‌های قبلی را مقصر شناخته و اعلام نمود که "بیش از ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی و بیش از ۱۶ میلیارد تومان بدهی به بانک‌ها و ۳ میلیون بیکار" که بخش وسیعی از آنها افرادی تحصیل‌کرده هستند نتیجه کار و فعالیت و در واقع بی‌تدبیری دولت‌های قبلی بوده که حال حل آنها به او واگذار شده است. او همچنین در رابطه با اوضاع اقتصادی کشور تأکید نمود که: "علیرغم زحمات دولت‌های پیشین امروز مشکلات جدی پیش روی ماست، به طوری که در ۶ ماهه اول بیش از ۳۹۰۰ میلیارد تومان کسری بودجه داریم. یا بودجه بد تنظیم شد، یا بد اجرا شده یا ارقام غیرواقعی بوده است".

نگاهی به آمارهائی که احمدی‌نژاد ارائه داده خود به اندازه کافی گویای این واقعیت است که آنچه از دولت خاتمی به او منتقل گشته انبوهی از مشکلات و نابسامانی‌های اقتصادی است. جالب است که خاتمی نیز زمانی که به قدرت رسید از "بیماری" اقتصاد ایران داد سخن داد و از میلیاردها دلار بدهی خارجی و هزاران طرح نیمه‌تمام پرده برداشت که از دوره رفسنجانی برای او به جا مانده بود. هزاران طرح نیمه‌تمامی که "سردار سازندگی" گاه حتی فرصت نکرده بود کلنگ افتتاح آنها را بر زمین بزند در حالیکه بودجه طرح

مربوطه سر فرصت تماما در میان نورچشمی‌ها و آقازاده‌ها تقسیم شده بود.

توجه به نابسامانی‌های اقتصادی موجود در کشور که گوشه‌هائی از آن از سوی احمدی‌نژاد مطرح شده است قبل از هر چیز بیانگر این واقعیت است که خاتمی در طی دوره ریاست جمهوری خود برعکس ادعاهایش مبنی بر درمان بیماری اقتصاد ایران، نه تنها گامی در جهت شفای این بیمار برنداشته بلکه دردهای لاعلاج آنرا تشدید نیز نموده است. ۴۰ میلیارد بدهی خارجی آنها در شرایطی که در دوران خاتمی با بالارفتن قیمت نفت در بازار جهانی، ایران بالاترین درآمد نفتی را داشته و از لحاظ منابع ارزی با کمبودی مواجه نبوده تنها نشان می‌دهد که دارودسته حاکم بر کشور چگونه ثروت‌های این مملکت را به جیب زده و حساب‌های خود در کشورهای خارجی را پرتر می‌سازند. روشن است که حتی اگر تنها نیمی از درآمد نفتی ایران در دوران خاتمی صرف راهاندازی تولید می‌شد، نه اقتصاد کشور با چنین انبوه بیکارانی مواجه می‌گشت و نه نیازی به میلیاردها دلار واردات کالاهای خارجی و اشباع بازار کشور با بنجل‌های وارداتی بود. اما اگر چنین کاری انجام می‌شد و اگر دولت خاتمی می‌توانست چنین عملکردی داشته باشد، در این صورت رژیم حاکم، دیگر یک رژیم وابسته به امپریالیسم خوانده نمی‌شد؛ رژیم مزدوری که همه منابع کشور را در راستای منافع سرمایه‌داران زالوصفت و اربابان امپریالیست‌اش به هرز می‌دهد.

تنها نگاهی به آمارهائی ارائه شده از سوی احمدی‌نژاد گواه برآن است که علیرغم ادعاهای خاتمی، اوضاع اقتصادی کشور در دوران ریاست جمهوری او نه تنها "اصلاح" نشده و بهبود نیافته است بلکه خراب‌تر هم شده است. وقتیکه خود احمدی‌نژاد در مورد مهم‌ترین مسئله کشور یعنی بودجه دولتی اعتراف می‌کند که بودجه یا "بد تنظیم شد، یا بد اجرا شد یا ارقام غیرواقعی بوده است"، دیگر روشن است و جای تعجب نیست که از کسری بودجه ۳۹۰۰ میلیارد تومان صحبت می‌شود. این کسری بودجه در واقع حاصل حیف و میل اموالی است که می‌بایست در جهت رفاه و منافع اکثریت مردم ایران صرف شود در حالی که مطابق اعترافات فوق، خاتمی در شرایطی که بالاترین درآمد نفتی تاریخ ایران را در اختیار داشته، کشور را بیشتر مقروض و اقتصاد را بیشتر بیمار کرده است.

البته اگر فراموش نکرده باشیم، می‌دانیم که رفسنجانی نیز زمانی که رئیس جمهور شد اعلام کرد که ۱۲ میلیارد دلار قرض (یا خرید نسبی کالاهائی که بهایش باید بعدا پرداخت می‌شد) از دولت قبلی به جا مانده که او مجبور است این معضل را نیز حل نماید و دیدیم که چگونه "سردار سازندگی" با توسل به اندرزه‌ها و رهنمودهای بانگ جهانی و صندوق بین‌المللی پول در جهت "حل" این مهم برآمد و با اجرای سیاست "تعدیل اقتصادی" کشور را بیش از گذشته مقروض و میلیون‌ها ایرانی را به خاک سیاه نشاند و تنها معدودی آقازاده و نورچشمی را به ثروت‌های میلیاردی رساند و کار را به آنجا

رساند که مردم او را "سردار چاپندگی" نامیدند.

بنابراین، برخورد اخیر احمدی‌نژاد در مجلس رژیم نسبت به دولت خاتمی، یادآور همان برخوردی است که خاتمی با رفسنجانی و رفسنجانی با موسوی نمود و با علم به اینکه منافع هر تازه‌به‌قدرت‌رسیده‌ای حکم می‌کند که مسئولیت نابسامانی‌های موجود را به گردن مسئول قبلی بیندازد، می‌توان به روشنی تأکید کرد که تا سیستم اقتصادی موجود بر ایران حاکم است این داستان تکرار خواهد شد.

"در چنین شرایطی واضح است که هر کس در رأس دولت قرار بگیرد چه عمامه‌دار باشد چه بی‌عمامه، چه سپاهی باشد چه شخصی، چه خندان باشد چه گریان، فرقی در این امر نمی‌کند که او وظیفه دارد با حراج منابع کشور، ارز حاصل را صرف انعقاد قراردادهای ننگین و شرم‌آور با انحصارات بین‌المللی نماید و تا می‌تواند شرایط چپاول و دزدی طبقه حاکمه را مهیا و تسهیل سازد."

سیستم اقتصادی‌ای که در ایران حاکم است، سیستمی است که بر مبنای نیازها و تقسیم کار بازار جهانی سازمان یافته است. درست به همین خاطر است که اولاً ایران در سیستم جهانی امپریالیستی به صورت یک کشور تک محصولی باقی مانده و درآمد کشور عمدتاً به درآمد حاصل از فروش نفت متکی است.

۱۶ آذر، فرازی در جنبش دانشجویی ایران

بخش‌هایی از سرمقاله پیام فدایی در سی و چهارمین سالگرد ۱۶ آذر (روز دانشجو) برگرفته از پیام فدایی، دور نخست، شماره ۱۶ مورخ آذر ماه ۱۳۶۶

۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ در تاریخ خونین مبارزات ضدامپریالیستی مردم میهنمان یکی از درخشان‌ترین جلوه‌های مقاومت و مبارزه خلق بر علیه سلطه اهریمنی امپریالیسم است.

سی و چهار سال پیش در چنین روزی، در حالی‌که رژیم ضدخلفی شاه خائن مشغول آماده‌سازی مقدمات پذیرایی از اربابان آمریکایی‌اش و از جمله نیکسون جنایتکار بود، دانشگاه تهران در میان فریادهای متحدانه "مرگ بر آمریکا" و "مرگ بر شاه" دانشجویان انقلابی و مبارز، میلرزید. ولی سرانجام گارد ضدخلفی شاه بنابه ماهیت سرکوبگرانه‌اش با گشودن آتش به روی دانشجویان بی‌گناه، خون سه تن از دانشجویان مبارز یعنی شریعت رضوی، محدث قندچی و بزرگنیا را بر زمین ریخت و این روز به اعتبار مبارزات دلیرانه دانشجویان و بزرگداشت یاد دانشجویان شهید، روز دانشجو نامیده شد.

دانشگاه از دیرباز و در شرایط متفاوت دیکتاتوری امپریالیستی در میهنمان، چه در زمان شاه جلا و چه تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، آماج مستقیم تعرضات و سرکوب‌های ددمنشانه قرار داشته و به اعتبار ارتباط لاینفک جنبش دانشجویی با مبارزات ضدامپریالیستی توده‌ها و نقش بس ارزنده دانشگاه و مبارزات دانشجویی در نشر عنصر آگاهی و پیکارجویی در نهضت انقلابی خلق ما، دارای نقش مبارزاتی بسیار بااهمیتی بوده است.

در تمام دوران سلطه شوم امپریالیسم در ایران و هم اکنون دانشگاه نه تنها به مثابه یکی از

سنگرهای مقدم نبرد، بلکه در نقش کانونی برای رشد و ارتقاء آگاهی و تربیت نیروهای مبارز و پیشاهنگ، در انقلاب رهانی‌بخش خلق‌های تحت ستم ما نقش‌آفرینی کرده و در هر جوشش و طغیان انقلابی توده‌های دوشادوش توده‌های کارگر و زحمتکش بر علیه امپریالیسم و سگان زنجیریش جنگیده است. و به همین خاطر است که می‌بینیم چگونه امپریالیست‌ها در چند دهه اخیر از کانال رژیم‌های سرکوبگر و وابسته شاه و خمینی، صرف‌نظر از کاربرد انواع تمهیدات و ترفندهای ضدخلفی، در هر فرصتی هم که به دست آورده‌اند مبارزات دانشجویان انقلابی و مبارز را در صحنه دانشگاه‌ها به خاک و خون کشیده‌اند.

جدا از نقش جنبش دانشجویی و مبارزات قهرمانانه دانشجویان در سال‌های طولانی سلطه امپریالیسم و سگ‌های زنجیریش، در جریان رشد و اعتلای مبارزات توده‌ای برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه طی سال‌های ۵۷ - ۵۶ دانشگاه همه جا نقش خویش را به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر جنبش انقلابی خلق ایفاء نموده و همه به یاد دارند که چگونه اکثر تظاهرات و راهپیمایی‌ها و درگیری‌های توده‌های قیام‌کننده از دانشگاه‌ها شروع و یا به آن ختم می‌شد و خلق ما در طول این پروسه و بخصوص در جریان قیام خونین بهمین به روشنی نشان داد که خاطره مبارزات و جانفشانی‌های فرزندان دانشجو و انقلابی را در تبدیل دانشگاه به سنگر آزادی و انقلاب فراموش نکرده و نمی‌کند.

... جمهوری اسلامی که زمانی با دغلاکاری فراوان دانشگاه‌ها را مرکز "انقلاب" ضدسلطنتی می‌نامید، خیلی زود نقاب از چهره برکشید.

دانشگاه را با دانشجویان‌اش به گلوله بست و تعطیلشان نمود.

... جمهوری اسلامی امروز، با حاکم کردن شرایط رعب و وحشت در دانشگاه‌ها با تمام قوا می‌کوشد در عین حال که دانشگاه‌ها را در راستای نشر و گسترش دستگاه ایدئولوژیک پوسیده و ارتجاعی خود به خدمت گیرد، در همان حال با بکارگیری شدیدترین شیوه‌ها و طرق سرکوب، از رشد کوچک‌ترین افکار آگاه‌گرانه و انقلابی بر ضد روابط و نظم امپریالیستی موجود در بین دانشجویان ممانعت به عمل آورد. ... اما هیچگاه در پیشبرد تمام و کمال برنامه‌های ضدخلفی خود موفق نبوده و همواره خاطرش از دانشگاه‌ها به عنوان مراکز بالقوه طغیان و انفجار معشوش و نگران می‌باشد.

... امروز جنبش دانشجویی به مثابه جزء لاینفک جنبش انقلابی خلق وظایف بس سنگینی را بر عهده دارد. ... دانشجویان مبارز باید با سمت‌دهی خشم و نفرت موجود در توده‌های دانشجو و با سازماندهی پتانسیل انقلابی موجود در بین دانشجویان انقلابی به تبع از مبارزه جاری در کل جامعه، در جنگ سرنگونی رژیم ضدخلفی حاکم فعالانه شرکت کرده و از دانشگاه همچنان به عنوان سنگری برای رشد جنبش و تقویت انقلاب پاسداری کنند. و در همان حال دانشجویان ما باید ضمن کوشش در بالا بردن آگاهی انقلابی خود بر علیه تمامی قوانین و مقررات ارتجاعی حاکم بر محیط دانشگاه‌ها به مبارزه برخاسته و با همیاری دیگر دانشجویان مبارز بکوشند تا فعالیت‌های انقلابی خود را هرچه متشکل‌تر پیش ببرند.

این آرمانی است که خون شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا و صدها دانشجوی شهید دیگر در راه آن به زمین ریخته شده و بدون شک دور نیست روزی که با رشد و تعمیق جنبش مسلحانه انقلابی این آرمان با شکوه تمام تحقق یابد. ■

وابسته، هیچ آینده روشنی در مقابل مردم ما قرار ندارد. تنها راه نجات مردم ما نابودی رژیم حاکم و نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم است که آنهم جز با انقلاب مردم ایران ناممکن است. به این انقلاب باید امید بست و در جهت سازمان دادن آن از هم امروز باید کار کرد و در جهت هموار کردن مسیر آن تلاش نمود. ■

مردم ستم‌دیده است. بنابراین، جای تعجب نیست که چنین دولتی، حتی در شرایطی که با مازاد ارز خارجی مواجه است، مجبور است جهت تأمین منافع سرمایه مالی جهانی از نهادهای مالی بین‌المللی وام گرفته و سپس آنرا با بهره‌های کمرشکن، بازپرداخت نماید - موردی که دولت رفسنجانی مبین بارز آنست.

به همین دلیل هم هست که چریک‌های فدائی خلق همواره تأکید دارند که در اقتصادی وابسته با رژیم‌

درد با حراج منابع کشور، ارز حاصل را صرف انعقاد قراردادهای ننگین و شرم‌آور با انحصارات بین‌المللی نماید و تا می‌تواند شرایط چپاول و دزدی طبقه حاکمه را مهیا و تسهیل سازد. در چنین شرایطی امور دولت نه با تکیه بر تولید داخلی بلکه با تکیه بر ارز حاصل از فروش نفت پیش می‌رود که بخش بزرگی از آن هم باید صرف واردات بی‌رویه کالاهای خارجی گردد. چنین دولتی به تنها چیزی که نمی‌اندیشد همانا منافع

→ ثانیا این درآمد نیز نه در جهت تأمین نیازهای جامعه ایران و رشد و پیشرفت اقتصادی است که به نفع اکثریت مردم سازمان داده شده باشد بلکه در جهت تأمین منافع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته ایران قرار دارد. در چنین شرایطی واضح است که هر کس در رأس دولت قرار بگیرد چه عمامه‌دار باشد چه بی‌عمامه، چه سپاهی باشد چه شخصی، چه خندان باشد چه گریان، فرقی در این امر نمی‌کند که او وظیفه

راه نجات مردم ما!

فریبرز سنجری

فریاد شکنجه شده‌های افغانی در سیاه‌چال‌های امریکا در این کشور را نشنیدی؟ آیا از سوزاندن اجساد مخالفین در افغانستان اطلاع نداری؟ همین چند روز پیش بود که امریکائی‌ها در تداوم هزاران عمل جنایتکارانه خود در افغانستان، جهت ترساندن اهالی یکی از روستاهای این کشور جنازه چند تن از کسانی که در درگیری با امریکائی‌ها کشته شده بودند را جلو چشم مردم به آتش کشیده و سوزاندند! پس چگونه این واقعیت‌ها که جلوی چشم همه صورت می‌گیرند را نادیده می‌گیری و به خود اجازه می‌دهی که از لشکرکشی امریکا به ایران سخن بگویی؟ و چرا به این خوش‌خیالی دچار شده‌ای که تصور می‌کنی حمله ارتش امریکا به ایران، با فرض سقوط جمهوری اسلامی، برای مردم ما آزادی و دمکراسی به ارمغان می‌آورد؟ خیلی راحت پاسخ داد: آزادی و دمکراسی شعار است. اینها مسئله امروز ما نیست بلکه خواسته‌هایی است که در آینده باید به آنها رسید. مسئله امروز ما، مسئله اصلی ما، نابودی آخوندهاست. اینها باید بروند. اینها بروند هر کس که می‌خواهد بیاید. هر کس اینها را سرنگون کرد قدمش مبارک باد! فقط اینها بروند. گفتم: دوست عزیز! اگر فردا قدرت امریکا برود پشت جریان سلطنت و دوباره این دارودسته ضد‌مردمی که دستا نشان تا مرفق به خون فرزندان این سرزمین آلوده است به قدرت برسند تو چه خواهی گفت؟ آیا باز هم هورا خواهی کشید؟ آخر مگر مردم ایران دیوانه بودند که انقلاب کردند و هزاران قربانی دادند تا رژیم سلطنت را براندازند. آیا این شرمندگی ندارد که حالا کسانی دوباره برای بازگشت سلطنت دست التماس بسوی امریکا دراز کنند، و به سلطنت طلبان بگویند ببخشید غلط کردیم. کم کشیدید بیائید نیمه‌گش‌ها را تمام‌گش کنید! در ادامه بحث به او گفتم: درست است که در پی نسلی که به انقلاب برخاست نسل دیگری آمده است، ولی هنوز

چند روز پیش بطور اتفاقی در یکی از خیابان‌های شهری که در آن زندگی می‌کنم آشنائی را دیدم که مدتی بود از او خبری نداشتیم. همچون اکثر ایرانیان پناهنده که وقتی به هم می‌رسند اولین حرفشان در باره ایران و اوضاع و احوال آنجاست، ما نیز گفتگویمان با اشاره به وضع ایران و اخبار مربوط به داخل کشور شروع شد و وقتی که صحبت به رئیس‌جمهور جدید جمهوری اسلامی و موضع‌گیری‌های اخیرش رسید دوستم با حرارت گفت: باید از هر نیروئی که قادر به سرنگونی این رژیم باشد حمایت کرد. از او پرسیدم که با توجه به موقعیت فعلی اپوزیسیون این رژیم، منظورت کدام سازمان یا نیرو است؟ گفت: فرقی نمی‌کند هر کسی باشد مهم نیست فقط این آخوندهای بوگندو را بردارد. پس از لحظه‌ای درنگ، چون خود می‌دانست که در اپوزیسیون جمهوری اسلامی در لحظه فعلی چنین قدرتی وجود ندارد، فوراً اضافه کرد که حتی اگر امریکا هم این رژیم جلاد را سرنگون سازد باید برایش هورا کشید!! ضمن تأسف از این حرف‌ها، از آنجا که بر این باورم که مبارزه و مقاومت مردم ما بر علیه بیدادگری‌های جمهوری اسلامی برای آن نبوده و نیست که این سلطه اهریمنی با سلطه ددمشانه‌تری تعویض شود، در پاسخ به موضع نادرست آن آشنا، به او گفتم زیاد تند نرو! مگر نمی‌بینی که امریکا در افغانستان و عراق چه اوضاع دهشتناکی به بار آورده است. آیا تصاویر دهشتناک شکنجه اسرای عراقی و وحشیگری‌های امریکا در زندان ابوغریب را فراموش کرده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که همین چند روز پیش از نوار ویدئوئی خبر دادند که تجاوز سربازان امریکائی به نوجوانان عراقی در بازداشتگاه‌های امریکا در عراق را به نمایش می‌گذارند؟ آیا از کشتار وحشیانه مردم شهر فلوجه و با خاک یکسان کردن این شهر بی‌خبری و نمی‌دانی که با سلاح‌های شمیائی چه بر سر این مردم آوردند؟ آیا

کسانی که آثار شکنجه‌های رژیم سلطنت را هر روز با خود حمل می‌کنند زنده‌اند. تو را چه شده است؟ آیا درد و رنج شرایط تبعید و طولانی شدن عمر جمهوری اسلامی چشمانت را کور کرده و قادر به دیدن واقعیات نیستی و فراموش کرده‌ای که مردم مبارزه می‌کنند و قربانی می‌دهند که زندگی بهتری برای خود بدست آورند نه اینکه از چاله درآمده و به چاه بیفتند! گفت: نه فراموش نکرده‌ام که همین مردم بودند که بعد از سرنگونی رژیم سلطنت به جمهوری اسلامی رأی دادند و چنین شیطانی را بر سر کار آوردند. در جواب گفتم: این اشتباه است که کسی تصور کند که جمهوری اسلامی با رأی مردم به قدرت رسیده است. این ظاهر قضیه است. در حالی که مدت‌ها قبل از آن، امریکا با همکاری انگلیس و بقیه قدرت‌های بزرگ در کنفرانس گوادالوپ به روی کار آمدن خمینی رأی داده بود. این امریکا در رأس بقیه قدرت‌های امپریالیستی بود که با گذاشتن همه منابع قدرت از جمله ارتش شاهنشاهی (یا در واقعیت ارتش امریکائی) در اختیار خمینی به او و رژیمش قدرت دادند تا انقلاب مردم ما را سرکوب کنند و از منافع غرب در ایران حفاظت نمایند. پس اگر خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستی چرا از دست نوکر به ارباب پناه می‌بری! آخر اگر این ارباب قرار بود بر طبق منافع مردم گام بردارد و یا حتی گوشه کوچکی از منافع مردم را در نظر گیرد اصلاً از اول این به قول تو آخوندهای بو گندو را سر کار نمی‌آورد. در ادامه بحث با توجه به اینکه آن آشنا همچنان با خوش‌بینی، سرنگونی جمهوری اسلامی به دست امریکا را راه نجاتی برای مردم ایران تلقی می‌کرد سخنانم را ادامه داده و گفتم تازه مگر فراموش کرده‌ای که همین امریکا بود که با همکاری انگلیس بر علیه مصدق کودتا کرد و محمدرضا شاه را به سلطنت باز گرداند و شرایط اعمال دیکتاتوری آن شاه جنایتکار را برای سال‌های طولانی آماده ساخت. مگر می‌شود فراموش کرد که سلطه سیاه رژیم سلطنت، از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷، یعنی در طول ۲۵ سال، اساساً مرهون حمایت‌های امپریالیست‌ها و به ویژه حمایت‌های بیدریغ همین امریکا بود. برآستی چه شده که شماها حتی حافظه

شاید فضائی برای فعالیت وی باز شود. یعنی می‌داند که خود را در شرایطی قرار داده که فعالیت اصلی‌اش وابسته است به خواست و اجازه از ما به‌تران!

پیش خود می‌گفتم که برآستی این همه بی‌راهه رفتن برای چیست! وجود ایده‌ها و افکاری چنان نادرست در میان نسل جوان، نسلی که از زمانی که خود را شناخته رژیم سرکوبگری را در مقابل خود دیده که فریاد مرگ بر امریکا از زبانش نیفتاده است کاملاً قابل فهم است. شاید آنها از بزرگترهای خود شنیده‌اند که "دشمن دشمن من دوست من است"، اما به اینها چه باید گفت که خود، همه تحولات این سال‌ها را به عینه دیده‌اند و تازه می‌باید این نسل جوان را آموزش هم داده و تجربیات خود را به آنها منتقل کنند؟! اما اینها راهنماهایی هستند که خود ره نمی‌دانند و سوراخ دعا را گم کرده‌اند و سمت اصلی ضربه به دشمن را فراموش کرده‌اند.

از قرار معلوم، ناتوانی اپوزیسیون در سرنگونی رژیم و طولانی شدن عمر جمهوری اسلامی به مثابه دیکتاتوری عنان‌گسیخته‌ای که به هیچ صراطی مستقیم نیست، گرایش به معجزه و "امدادهای غیبی" را در میان بخش‌هایی از مردم ما و در صفوف اپوزیسیون رژیم تقویت کرده است. همانطور که ضعف بشر در برابر نیروهای طبیعت، انسان را بسوی خلق قدرت‌های ماوراءالطبیعه و یک نیروی خیالی برتر سوق داد، حال ضعف مردم در برابر قدرت حاکم، آن هم با توجه به اعتقادات مذهبی و اشاعه خرافات در بین آنها، توکل به یک نیروی برتر را برجسته ساخته است. به خصوص که این نیرو از قدرتی جهانی برخوردار است و چند سالی است که یکه‌تاز میدان شده و در شرق و غرب هم با کشور ما همسایه گشته است. پس برخی چنین می‌اندیشند که چه اشکال دارد که این نیرو که فریاد دفاع از حقوق بشر نیز سر می‌دهد رعایت اصول همسایگی را به جا آورده و قدمی هم به داخل حیاط خانه ما بگذارد تا با چشمان خود ببینند که چگونه در "سرزمین امام زمان"، هر روز سربازان گمنان امام زمان کسی را "شمع آجین" می‌کنند و یا با تیغ چاقوی آنها زبان مخالفی بریده

دست شاه به دست شیخ و دوباره احتمالاً از دست شیخ به شاه و یا دیکتاتوری دیگر، باید تشکیلات انقلابی داشته باشی. باید رهبری انقلابی را سازمان دهی و باید در مسیری بجنگی که طبقه اصلی رهبری‌کننده انقلاب؛ طبقه‌ای که تاریخ رسالت رهبری و به نتیجه رساندن این انقلاب را بر دوش او گذاشته، قادر به متشکل شدن و قادر به اعمال رهبری شود. حرف‌های من و یا شاید منصفانه‌تر باشد بگویم سرزنش‌های من، تا حدودی دوست دیرآشنا را در خود فرو برد و به فکر واداشت، در حالیکه زمان جدائی هم رسیده بود و می‌بایست این گفتگو را تا دیدار اتفاقی بعدی خاتمه می‌دادیم و هر کدام به راه خود می‌رفتیم.

با جدا شدن از آن دوست، گرچه می‌دانستم که این اندیشه‌ها و مواضع، بیشتر حاصل ناامیدی‌ها و ناتوانی‌هاست و مطمئن بودم که حرف‌های من شاید صرفاً تلنگری باشد بر پرده اوهام او و نور امید به دنیای ناامیدی‌هایش، پیش خود می‌اندیشیدم که برآستی بر مردم ما چه رفته است. چرا مخالفین رژیم کنونی، که زمانی صدای شعارهای ضدامپریالیستی‌شان گوش فلک را کر می‌کرد تا آنجا سقوط کرده‌اند که حاضران برای لشکرکشی امریکا به ایران هورا بکشند! در دوره شاه، مردم ما از آن حد شناخت و آگاهی بر خوردار بودند که می‌دانستند با صرف رفتن شاه و برچیده شدن رژیم سلطنتی هنوز به خواست‌های برحق‌شان نخواهند رسید، از این رو پس از فرار شاه فوراً شعار دادند "بعد از شاه نوبت امریکاست". حال مردم ایران با اندیشه‌هایی روبرویند که با زیر پا گذاشتن آن آگاهی‌ها و شناخت‌ها، بی‌رودربایستی و بدون خجالت از ضرورت و درستی لشکرکشی امریکا به ایران سخن می‌گویند. یکی برای بوش، که به تقلید از خمینی برای خود رسالت آسمانی قائل است، نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد که زحمت کشیده و قدری آزادی هم برای ما بیاورید!! دیگری برای مذاکره با مأموران دسته‌چندم وزارت دفاع امریکا بار سفر به امریکا می‌بندد تا در واقع خود را و سازمانش را عرضه نماید. آن یکی هم همه آرزویش این است که "شورای امنیت" سازمان ملل رژیم را تحریم کند تا

تاریخی خود را هم از دست داده‌اید؟ اگر تو واقعا به نابودی جمهوری اسلامی فکر می‌کنی، یعنی چنین امر مقدسی ذهن تو را به خود مشغول کرده، چرا به هر خس و خاشاکی می‌چسبی الا به فعالیت خودت و تلاش خودت در این راستا؟ و سپس اضافه کردم که دوست عزیز این شیوه درس‌گیری از گذشته نیست. این شیوه خلاصی از جهنمی که جمهوری اسلامی آفریده نیست. اگر می‌خواهی رژیم موجود را دیگر بر آریکه قدرت نبینی باید آستین‌ها را بالا زده و خود به مبارزه مردم ما جهت سرنگونی جمهوری اسلامی بپیوندی نه اینکه چشم‌انتظار سرنگونی این رژیم از سوی امریکا باشی. و نه اینکه برایت مهم نباشد که چه کسی و چه نیروئی قرار است بجای این رژیم به قدرت برسد. بعد برای او توضیح دادم که اتفاقاً در دوره مبارزه بر علیه شاه هم همین حرفی که او در مورد جمهوری اسلامی می‌زند با این عبارت شنیده می‌شد: "این رژیم (منظور رژیم شاه) برود هر رژیمی بیاید بهتر از آن خواهد بود. فقط این رژیم برود". در آن زمان ساده‌اندیشانی بودند که می‌گفتند مگر دیکتاتوری از دیکتاتوری شاه بدتر هم می‌شود. در حالیکه در همان زمان کمونیست‌های راستینی در صحنه مبارزه بر علیه رژیم شاه قرار داشتند که می‌گفتند آری دیکتاتوری از دیکتاتوری شاه بدتر هم امکان‌پذیر است. آنها می‌گفتند که علت و پایه اساسی دیکتاتوری، این روینای استثمار و وابستگی، نظام اقتصادی حاکم است. اگر مردم ما نتوانند این نظام را نابود سازند بدون شک حافظان اصلی این نظام جهت حفظ خود در مقابل امواج خروشان مبارزات مردمی، دیکتاتورهای قسی‌القلب‌تری هم بر سر کار خواهند آورد چرا که همواره شدت اعمال دیکتاتوری تابعی است از روند مبارزه طبقاتی در جامعه و نه خواست صرف شخص دیکتاتور، و دیدیم که تاریخ با چه روشنی حیرت‌انگیزی صحت این سخنان را به اثبات رساند.

در ادامه این صحبت به او گفتم: این درست است که انقلاب مردم ما به نتیجه نرسید و در نیمه راه "ملاخور" شد اما این تنها نشان‌دهنده این واقعیت است که اگر نمی‌خواهی از چاله به چاه بیفتی و از

دشمنان مردم ما قرار دارد؛ در تقابل با روابط اقتصادی ظالمانه‌ای قرار دارد که این دشمنان به حفاظت از آن برخاسته‌اند. بنابراین، بار انقلابی سرنگونی "ولایت مطلقه فقیه" زمانی به منصف ظهور می‌رسد که این امر با نابودی آن شرایط اقتصادی‌ای توأم شود که هر روز در دامان خود، جانمایی چون خمینی، خلخال، خامنه‌ای و خاتمی بار می‌آورد و به ظلم و جور و استثمار و اجحاف، امکان جولان می‌دهد. آری، شرط رسیدن به آزادی، شرط رسیدن به عدالت اجتماعی، شرط رهائی از وضعیت نکت‌بار کنونی این است که لبه تیز حمله را متوجه نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم کنیم و بکوشیم که سرنگونی جمهوری اسلامی به نابودی این نظام منجر شود، وگرنه تا این نظام پابرجاست، در هم بر همین پاشنه می‌چرخد. حال اگر کسی چنین هدفی را مقابل خود قرار دهد، در اولین گام متوجه می‌شود که رسیدن به این هدف، تنها با نابودی سلطه امپریالیسم در ایران معنا دارد. امری که به نیروی توده‌های ستم‌دیده امکان‌پذیر است. ■

را هدف کرده است، آنهم هدف نهائی و این هدف نهائی را هم آنقدر برای خود بزرگ و دست‌نیافتنی کرده که دیگر قادر نیست وسائل رسیدن به آن با تکیه بر نیروی خود را، حتی در ذهن‌اش، نیز طرح نماید.

درست است که جمهوری اسلامی باید برود و این یکی از آماج‌های برحق مردم ما و گامی اولیه جهت رسیدن به خواست‌های آنهاست، اما روشن است که وقتی که مردم ما برعلیه جمهوری اسلامی می‌رزمند خواهان برقراری شرایطی هستند که در آن فقر و فلاکت و بیکاری وجود نداشته باشد. شرایطی که امکان وجود فحشا و اعتیاد و کودک‌خیابانی را از بین برده باشد. و هر صدای مخالفی در گلو خفه نشود و زندان و شکنجه و اعدام انقلابیون دیگر معنا نداشته باشد، خلاصه آنها در تقابل با سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی، در مقابل ولایت مطلقه فقیه، خواهان آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی هستند. اما تحقق این خواست‌ها درست در تقابل اهداف همه

می‌شود، شاید با مشاهده این امور، دلش به رحم آمده و ما را نیز از شر این دیو شیطان‌صفت رها سازد!

پیش خود می‌گفتم: ولی برآستی مگر می‌شود کسی کمترین اطلاعی از اوضاع جهان، منطقه و ایران داشته باشد و جنایات امریکا در افغانستان و عراق را شنیده باشد و سال‌ها بر خلاف آنچه که سردمداران جمهوری اسلامی جلوه می‌دهند پشتیبانی این قدرت را نه به عنوان "شیطان بزرگ" بلکه به مثابه "فرشته رحمت" از این رژیم دیده باشد، و باز هم برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و به اصطلاح حقوق بشر، به لشکرکشی امریکا دخیل ببند! اما دیدم مشکل اینجاست که این افراد و این دیدگاه‌ها اساساً نابودی جمهوری اسلامی را وسیله‌ای جهت رسیدن به اهداف واقعی مردم ما نمی‌بینند، بلکه از قرار، مسئله آنها چیز دیگری است و به دنبال کلاهی از این نم‌د برای خود هستند. بنابراین، چنین تفکری چه خود بدانند چه ندانند، آن اهداف بزرگ را کنار گذاشته و خود وسیله

نمایش فیلم و بحث آزاد در رابطه با مساله ملی در لندن

در شصت‌مین سال حکومت فرقه دمکرات آذربایجان و در بزرگداشت جنبش ملی مردم آذربایجان، روز شنبه جلسه ای از سوی فعالین چریک‌های فدائی خلق ایران در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان در محل کانون ایرانیان لندن برگزار شد. در این جلسه نخست از سوی یکی از رفقا که خود شاهد زنده تحولات آن سالها بود، سخنانی در باره حکومت فرقه و اوضاع و احوال آن دوره بیان شد. سپس فیلمی در رابطه با حکومت فرقه دمکرات و جنبش توده ای در آن سالها به نمایش در آمد. این فیلم به زبان ترکی بود، اما توسط یکی از رفقا ترجمه شده بود. در پایان فیلم، شرکت کنندگان در جلسه به بحث آزاد و ارائه دیدگاه‌های خود پرداختند که در این قسمت بحث‌های مفید و آموزنده ای درباره مساله خلق‌های تحت ستم در ایران و چگونگی حل دمکراتیک مساله ملی در ایران صورت گرفت. این بحث‌ها با استقبال گرم و مشارکت فعال شرکت کنندگان در جلسه مواجه شد. در بخش بعدی برنامه یک شعر زیبا به زبان ترکی در رابطه با آذربایجان قرائت شد و جلسه با اجرای چند ترانه ی زیبای ترکی به پایان رسید. ■

مستقیم به نامه‌هایشان امکان پذیر نباشد پاسخ به سئوال‌تشان را در مقالات گوناگون مندرج در نشریه، منعکس نمائیم. ضمن قدردانی از حساسیت مبارزاتی تان نسبت به تلاش‌های رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در بزک کردن چهره خود در خارج از کشور از طریق خوانندگان و فیلم‌سازان تان به نرخ روز خور، ما نیز بر این باوریم که باید این تلاش‌ها را هر چه بیشتر و وسیع‌تر افشاء نمود. درج دوباره مقاله مورد نظر شما که قبلاً در نشریه پیام فدائی در سال ۱۳۶۸ منتشر شده است و پاسخ به سئوال دیگرتان را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم. به امید همکاری‌های مبارزاتی هر چه بیشتر. موفق و پیروز باشید.

پوند می‌باشد که جهت تهیه آن می‌توانید مبلغ فوق به اضافه هزینه پستی را به آدرس ما ارسال نمائید. موفق باشید.

آمریکا

ر - ب

با دروذهای انقلابی!

نامه تان را دریافت کردیم. با سپاس از کمک مالی ارسالی، در رابطه با مسائلی که مطرح کرده اید باید تاکید کنیم که ما، در ستون "پیام فدائی و خوانندگان" تلاش کرده ایم که در حد امکان، خوانندگان پیام فدائی را در جریان دریافت نامه‌هایشان قرار داده و اگر هم جواب

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر - سرخود

با دروذهای انقلابی!

نامه تان رسید. با سپاس از توجه و همکاریتان. آدرسی که فرستاده بودید را در لیست ارسال نشریه قرار دادیم. موفق و پیروز باشید.

انگلستان

ر - م

با سلام‌های مبارزاتی! نامه تان رسید. در پاسخ به سئوال تان بیهی کتاب "بذرهای ماندگار" ۷

توضیح: اخیراً از طرف مادر شایگان (رفیق مادر) نوشته‌ای تحت عنوان زیر برای ما ارسال گردیده که جهت اطلاع خوانندگان پیام فدایی، اقدام به درج آن می‌نماییم.

من تکذیب می‌کنم

آقای باقر پورا!

مطلبی که در تاریخ پنجشنبه ۳ آذر ماه ۱۳۸۴ در سایت "اخبار روز" در معرفی کتاب "همیشه مادر" نوشته اید را خواندم. البته شما صراحتاً قید نکرده اید که آیا این کتاب منتشر شده یا نه. از آنجا که از این رمان ظاهراً بعنوان "زندگی نامه" و یا "شرح حال" من نام برده شده و مهمتر آنکه در نوشته شما از قول من مطالبی عنوان شده که حقیقت ندارند، لذا ذکر چند نکته را ضروری می‌دانم.

در نوشته تان از قول نویسنده کتاب یعنی آقای علی اشرف درویشیان مطرح کرده اید که گویا ایشان در گفتگویی با آقای ناصر زراعتی عنوان کرده است که: "وقتی کار پیاده کردن و نوشتن خاطرات تمام شد" (همین جا تأکید کنم که برغم آنچه که شما نوشته اید، خاطرات من ابتدا روی نوار ضبط و به وسیله رفقای خودم روی کاغذ پیاده شد. سپس متن نوشته در خرداد ماه سال ۱۳۶۱ در اختیار آقای درویشیان قرار گرفت.) از من پرسیده اند که "چطور می‌خواهی برای بنویسم؟" و من گویا به ایشان جواب داده ام که "داستان مرا به سبک دن آرام بنویس!" (!!!) بطوری که راوی آن "دانای کل" باشد (!). از قول ایشان اضافه کرده اید که پس از فرستادن متن کتاب، من از آن خوشم نیامده و دوباره برای ایشان "پیغام" داده ام که "نه! حالا دلم می‌خواهد داستانتان را به سبک "پابره‌ها"ی زاهاریا استانکو بنویسم!" (!!!). در ادامه این روایت توسط شما، باز از قول آقای درویشیان نقل شده: "باور می‌کنی که من به آن سبک هم نوشتم؟" و اضافه شده که این بار نیز این "سبک" نوشته مورد قبول من قرار نگرفت. چون من خیلی "سختگیر" هستم و به همین دلیل دوباره گفته ام "نه!". مطابق مطلب شما در سایت "اخبار روز"، ظاهراً آقای علی اشرف درویشیان دوباره به من پیشنهاد کرده اند که: "باشد من ۲۰۰ سوال طرح می‌کنم، برایت می‌فرستم، به سبک خاطرات صفر خان، شما بیا به این سوالات جواب بده. من همه را عیناً می‌نویسم..." و نهایتاً در انتهای این روایت، در نوشته شما اینگونه مطرح شده که گویا آقای علی اشرف درویشیان، با توجه به پاسخهای منفی مکرر و سختگیرانه من، یک روایت هم برای خودشان گذارده اند که "آن طور" که "دلشان" می‌خواهد بنویسند. و با این تاریخچه از قرار، ایشان اکنون دارند روی این رمان کار می‌کنند.

آقای باقر پورا!

من به هیچ وجه از "اشارات مبسوط" آقای علی اشرف درویشیان به شما در مهر ماه ۱۳۸۲ و همچنین محتوای گفتگوی ایشان با آقای ناصر زراعتی در سپتامبر ۲۰۰۳ آگاه نیستم. و نمی‌دانم که آقای علی اشرف درویشیان راجع به من و این کتاب به شما و یا آقای ناصر زراعتی چه گفته اند. اما با توجه به اینکه نقل قولهای شما از آقای درویشیان نقل قول مستقیم است، از مطلب شما اینگونه به خواننده القا می‌گردد که احتمالاً این گفتگو سندی است که در جایی چاپ شده است. من شخصاً چنین گفتگویی را در جایی ندیده ام و از آن مطلع نیستم تا بتوانم با مطالعه آن در باره اش اظهار نظر کنم. اما در همین جا باید به شما به عنوان نویسنده مطلب مزبور در سایت "اخبار روز" و خوانندگان آن، تأکید کنم که تنها نکته درستی که در اظهارات شما وجود دارد، این امر است که، من پس از مطالعه آنچه که به نام "شرح

حال" خودم از طرف آقای درویشیان به دستم رسید، با صراحت به اطلاع ایشان رساندم که: "این زندگی من نیست". بنابراین، روشن است که من هیچگاه نه به آقای درویشیان و نه به هیچ کس دیگری نگفته ام که کتاب را به سبک "دن آرام" و یا بعد به سبک "پابره‌ها" بنویسند. روایت ارسال "۲۰۰ سوال" برای من و نوشتن کتاب بر اساس این جوابها نیز صحت ندارد و دروغ محض است و من نمی‌دانم چنین ادعاهایی از کجا آمده است.

از آنجا که من اطمینان ندارم که آنچه که از قول آقای درویشیان نقل می‌شود موضوع و اظهارات خود ایشان در رابطه با این کتاب است یا نه، صبر می‌کنم تا از موضع ایشان مطلع شوم، همان طور که سال‌های طولانی برای پایان نگارش این زندگی نامه صبر کرده بودم و در آخر به اطلاع ایشان رساندم که دیگر خواهان نوشتن آن (زندگی نامه ام) از طرف آقای درویشیان نیستم.

شما به قول خودتان "بخشی از این رمان" را تحت عنوان "همیشه مادر، علی اشرف درویشیان"، در ادامه مطلب خود در "اخبار روز"، نقل کرده اید. برای من روشن نیست که منبع نقل شما از کجاست؟ آیا چنین رمانی در ایران چاپ و منتشر شده و به همین دلیل در اختیار شماست؟ یا شما رمانی را که هنوز چاپ نشده، از روابط خاصی بدست آورده و مبادرت به چاپ گوشه‌ای از آن کرده اید؟ که در این صورت من نمی‌دانم که آیا نویسنده رمان مذکور نیز با این سبک کار موافق است یا نه؟ در هر حال من (به عنوان کسی که موضوع کتاب فوق گردیده) مجبورم بار دیگر همان جمله‌ای که قبلاً گفته بودم را تکرار کرده و با قاطعیت بگویم که "این زندگی من نیست". بدون شک هر نویسنده‌ای و از جمله آقای درویشیان محقند که با هر "روایتی" و "به میل" خویش کتاب بنویسند. ولی این نیز حق بدیهی من است که بگویم که آنچه که ظاهراً به مثابه "شرح حال" من نوشته شده، "روایت" دیگران از زندگی من است و شرح حال واقعی من نیست.

آقای باقر پورا!

موضوع دیگری را هم در رابطه با نوشته شما باید در اینجا مطرح کنم. در نوشته شما از من بعنوان "زنی دلیر" نام برده شده که "هم خود متحمل رنجهای جانگداز فراوان شد و هم چهار فرزند را در کابوس‌های محمد رضا شاهی فدای تحقق آمال‌ها و آرزوهای مردم کرد. آرزویی که هنوز که هنوز است چنان خوابی و رویایی انگار سر تعبیری نیکو و به فرجام ندارد". البته دیدگاه‌های شما برای خودتان محترم هستند، ولی از آنجا که در این اظهار نظر به "زندگی و رزم و رنج" و یا "رنج‌های جانگداز" من به عنوان فاکتی برای اثبات دیدگاه‌های غلط و نتیجه‌گیریهای باز هم غلط تر شما استناد شده است، لازم است تأکید کنم که جنایات و تبهکاریهای رژیم سرکوبگر شاه، نه "کابوس"ی در خواب بلکه واقعیاتی بودند که نسلی از انقلابیون و کمونیستها برای ریشه کن کردن آنها به پا خاستند و با تحمل "رنجهای جانگداز" در این جهت حرکت کرده و نهایتاً به همت توده‌های مبارز که به صحنه آمده بودند، آن رژیم سرپا جنایت را برفاکنند. درست است که با برفتادن رژیم شاه "آمال‌ها و آرزوهای" مردم ما تحقق نیافت، اما، حقیقت این است که هر چه در زندگی امروز مردم ما، خوب و نیکو است، نتیجه مبارزات گذشته می‌باشد. بنظر می‌رسد که شما با یکجانبه‌نگری و مطلق کردن بخشی از واقعیت، اینگونه جلوه می‌دهید که "تحقق آمال‌ها و آرزوهای مردم"، "خوابی و رویایی" است که انگار "فرجام" ندارد. اما باید بدانید که کسانی که با هر نیتی، با استناد به شرح حال انقلابیون و مبارزین، می‌کوشند مبارزات و آرمانها و آرزوهای مردم ما- که این همه برای تحقق شان فداکاری و جانفشانی شده- را "بی‌فرجام" جلوه دهند، متأسفانه نشان می‌دهند که نمی‌توانند در این زمینه از مواضع رژیمهای شاهنشاهی و اسلامی پا را فراتر بگذارند.

با احترام

فاطمه سعیدی (شایگان)

نامه ای از ایران

سلام به عزیز بسیار گرمی و خیلی دوست داشتنی!

سلامی به زیبایی و استواری کوه همیشه سرخ آبیبر تقدیم به رفیق دریا دل خودم، دریا دلی چون می دانم برای من کوچکتر و دوستانه، بخشنده و مهربان و صبوری و برای دشمنان کماکان یک مبارز آشتی ناپذیر و خشمگین کمونیست، و سلامی به تمامی خانواده و عزیزان اونجا

... عزیز امیدوارم که حالت مانند همیشه خوب باشد و در کمال سلامتی در کنار خانواده و عزیزان به زندگی خود ادامه بدهی شاد و خرم باشی.

از اینکه مدتی از آخرین نامه من می گذرد من را به بزرگی خودت ببخش و سعی می کنم یک کم توضیح بدهم که همراه می شود با آخرین اخبار خانواده.

راستش فکر کنم از تظاهرات ها و مبارزات اخیر مردم کردستان خبر داشته باشی که این مبارزات لنینگراذ ایران "سندج" را هم در بر گرفت و به طبع، بچه های خانواده خودمان هم فعالانه در آن شرکت کردند. که البته تا حدودی با پشتیبانی بزرگترها این دوره را گذراندند.

در این میان نقش یکی از آنها برجسته تر بود و آن کس هم پسر کوچک ... بود، البته این پسر کوچک الان ۱۹ سال سن دارد، در تمام حدود ۱ ماه تظاهراتی که برپا بود اونها شرکت داشتند ولی متاسفانه روز ۱۶ آذر که در تمامی کردستان از شمالی ترین نقاط کردستان گرفته تا جنوبی ترین نقاط آن یعنی کرمانشاه و ایلام اعتصاب برگزار شد، او مورد حمله قرار گرفت و به طور شدیدی در خیابان مورد ضرب و شتم قرار می گیرد که پس از آن نیز بلافاصله به زندان سپاه انتقال پیدا می کند و در آنجا نیز مدتی نگهداری شد که البته از پذیرایی های دسته جمعی از اون و سایرین دریغ نشد به طوری که هنگامی که می خواستند اون را توی خیابان دستگیر کنند به مقاومت او روبرو می شوند در نتیجه چند نفره با باتوم و جفتک هایشان به جان او می افتند و در زندان سپاه هم تعاریف آن را می دانی همه نوع پذیرایی همراه با مخلفات آن از کابل و باتوم گرفته تا مشت و جفتک.

خلاصه بعد از مدتی بدو بدوی خانواده و البته تمامی خانواده های چند صد نفر بازداشتی آن روزها و فشاری که از تمامی کردستان و جهان به رژیم می آمد، مجبور شدند آنها را با قید ضمانت آزاد کنند. جای ذکر دارد که خوشبختانه از او علیرغم کتک کاری و یا به قول قدیمی ها اون مدت پذیرایی و مینی شکنجه ها هیچ چیزی از این عزیز بیرون نیاوردن (خیلی جای امیدواری است) و راستش نمی دانم چیزی داشت به اونا بگه یا نه!

(بیشتر هم و غم من در این مدت گذشته کسب خبر در این رابطه بود برای همین هم این بار دیر نامه نوشتم).

گرچه باد ویرانگر پائیز شاخ و برگ گلستان را در هم شکست،

باغبان را غمی نیست،
زیرا ریشه ها در خاکند و گلها در رهند.

آره رفیق عزیز این جاست که باید گفت
من بر خیزم

تو برخیزی

ما برخیزیم

من بنشینم

تو بنشینی

کی برخیزد.

راستی مدتی پیش با ... تلفنی حرف زدم گفتم که تو حال اش را پرسیده ای و خیلی دلشان برای فامیل و دوران قدیم تنگ شده، با کلی سفارش گفت که حتما سلام من را به شما برسانم و حالش را بپرس و بگو ما هم دلمان برایشان تنگ شده.

راستش توی فامیل خودمان صرف نظر از جو همیشه سیاسی و مبارزاتی کردستان، که تقریباً گاهی مبارز شدن ایپدی می شود، یک سری پیشرو بودن و راه را برای مبارزه به سایرین نشان دادند.

... در اون دوران که جوانان هم سن و سال شماها دسته دسته به استقبال خطر و مرگ می رفتن تا انقلاب را از شکست نجات بدهند متاسفانه ماها دوران کودکی را پشت سر می گذاشتیم و آنقدر سن نداشتیم که شانه با شانه شماها باشیم و از انقلاب دفاع کنیم ولی عزیز از همان روزهای کودکی چیزهای بسیاری آموختم

از درخت، ایستادن زیر باران بی قرار شهرم

از آفتاب رخنه در دیوار تاریکی

من از ابر آموختم چگونه در ستیغ بمیرم
تا زمین همیشه لبریز گل باشد

گرچه اون وقت سنی نداشتیم ولی الان زیر سایه شماها و تمامی مبارزان راه آزادی و سوسیالیزم و کمونیستهای انقلابی کماکان انقلاب شکست خورده را ادامه می دهیم تا به دشمن نشان دهیم که انقلاب شکست خورده ولی نمرده است.

در اینجا خالی از لطف نیست اگر شعری از رفیق چریک (شاهرخ زند کریمی) از رفقای چریک اهل سندج که با یکی از شاخه های چریکهای فدایی با نام (جانبداران) بود بیاورم. این شاخه در سندج کسانی را داشتند که تقریباً همه یا شهید شدند یا به سازمانهای دیگر پیوستند.

ای رسولان امین سرمایه خدا
آنگاه که بارگاه خدایتان در میرمید، و با آرامش
پوتینها را از پای در می کشید.
به خدایتان بگوید تا برایتان ترجمه کند
جمله مبهم پیرزن شهر کفر را
"شیره ی تی"

حالا قضیه این شعر و یک رفیق چریک را از زبان یکی از پشمرگان سابق بشنو.

رفیق "شاهرخ زند کریمی" جوانی مبارز از اهالی شهر سندج در دوره شاه بود، وی در خانواده مرفهی از نظر مالی زندگی می کرد و در یک مقطع از زندگی به خاطر اعتقادات کمونیستی اش تصمیم به زندگی در میان یک خانواده فقیر گرفت. در این میان یک پیرزن تنهای سیگار فروش که در سندج وجود دارد مورد نظر او قرار می گیرد این پیرزن هیچ کس را نداشته و از راه سیگار فروشی دوره گردی زندگی می کرد، رفیق شاهرخ فرزند خوانده و پسر او می شود و به خانه او نقل مکان می کند و پسر وی می شود و خانه و خانواده خود را ترک می کند البته با حفظ رابطه با خانواده خودش.

بعد از شکست انقلاب ایران و روی کار آمدن حکومت دراکولاهای این پیرزن "رابعه سیگار فروش" به خاطر یک چیز خیلی معروف می شود، او در هنگام عبور از خیابان از پشت سر سربازان و پاسدارها رد می شد و با کف دست ضربه محکمی به ما تحت "پاسدارها می کوید و همینکه بر می گشتند با تکان دادن دستش به طرف آنها داد می زد "شیره ی تی" منظورش آنها و نیروی نظامی آنها بود که در نزد مردم مانند باد

معدده بی ارزش است "کلمه شیریه ی تی معدل شیشکی است". یعنی باد معدده.

می دانید که در طی مبارزه با ضد انقلاب اسلامی، از طرف نیروهای چپ ایرانی و حتی ناسیونالیست های کرد، سنندج لقب "لنینگراد" گرفت به خاطر مقاومت یک ماهه شهر سنندج در نوروز خونین در برابر تمامی قدرت نظامی ایران در آنوقت، از طرف حکومت هم اسم "شهر کفر" بر سنندج گذاشته شد (توضیح جهت تفهیم شعر) بعد از تثبیت حکومت اسلامی رفیق شاهرخ زند کریمی هم دستگیر و مانند بسیاری دیگر جاننش را در راه آرمانهای کمونیستی و مبارزه می‌بازد و فکر کنم که اعدام شد.

دفتر شعر دست نوشته و چاپ نشده ای از رفیق جانباخته چریک شاهرخ زند کریمی حاوی اشعار بسیار شیرین و زیبایی مبارزاتی وجود دارد که در حال حاضر نزد خانواده ای از هواداران جنبش خلق کرد می باشد و آن را امانت نگه داشته اند تا زمانی که بشود آزادانه چاپ کرد.

ای عزیز امیدوارم که همیشه موفق باشی و سربلند.

خوشا حال مرغی که قفس ندیده باشد
چه نکو تر آنکه مرغی ز قفس پریده باشد
پروبال ما بریدند و در قفس گشودند
چه رها چه بسته مرغی که پرش بریده باشند

می دانم که دل شماها هم مثل من همیشه در پرواز خیالی به جایی است که همه با هم راه آزادی آن را در پیش گرفته ایم.

رفیق عزیز دوست دارم بدانم سازمان شما "چریکهای فدایی خلق ایران- خط اشرف دهقانی" چه تفاوتی با سایر شاخه های چریک دارد و اصولا چرا سعی شد خط شما از سایرین جدا و متمایز باشد و تفاوت و مبنای جدایی شما و دیگر شاخه ها از نظر فکری و عملی چیست.

سوالات زیادی دارم ولی باقی را می گذارم برای نامه‌های بعدی.

منتظر جواب نامه هستم

سلامهای من را به تمامی اعضای خانواده برسان.

قربان همگی شماها

....

نگاهی به برخی اخبار

● به دنبال درخواست رسمی اتحادیه اروپا مبنی بر دریافت اطلاعاتی در باره زندان های مخفی سازمان سیا در اروپا و این خبر که سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا زندانیان را مخفیانه از طریق حریم هوایی اتحادیه اروپا عبور می دهد، کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه آمریکا، با انتشار بیانیه ای تاکید کرد که آمریکا نمی تواند درباره اطلاعاتی که مانع از موفقیت عملیات اطلاعاتی خواهد شد، بحث کند اما زندانیان به قصد بازجوئی با استفاده از شکنجه از کشوری به کشور دیگر منتقل نمی شوند.

● پس از اینکه چین در جریان سفر بوش به پکن، ۷۰ فروند جت مسافری از شرکت آمریکائی بوئینگ خریداری کرد. در جریان سفر نخست وزیر چین به پاریس اعلام شد که چین قرار است ۱۵۰ جت مسافری به ارزش تقریبا ۱۰ میلیارد دلار از شرکت ایرباس بخرد. این بزرگترین سفارشی است که ایرباس تا کنون از چین دریافت کرده است.

● کمیسیون دو حزبی، که تحت عنوان "طرح گفتمان عمومی ۱۱ سپتامبر" در باره حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تحقیق می کرد در آخرین اطلاعیه خود اعلام کرد که رهبران آمریکا از کوشش های خود برای حفاظت از کشور در برابر حملات آینده، "منحرف" شده اند. یکی از اعضای این کمیسیون گفت که دولت بوش به توصیه آنها برای پایبندی به معیارهای بین المللی در رفتار با بازداشت شدگان پای بند نبوده است.

● خالد المصری تبعه آلمان که لبنانی تبار است اعلام نمود که ماموران سی آی ای او را در

سال ۲۰۰۳ به ظن داشتن ارتباط های تروریستی در مقدونیه روده و به بازداشتگاهی در افغانستان بردند. المصری، می گوید او در آنجا شکنجه شده است. "اتحادیه آزادی های مدنی آمریکا"، در یک کنفرانس خبری در واشنگتن گفت از طرف خالد المصری علیه جرج تنت رئیس سابق سی آی ا اقامه دعوی خواهد کرد. خالد المصری، می گوید ماموران آمریکا او را به مدت پنج ماه در زندان انفرادی نگه داشتند. مقامات دولت آلمان می گویند که دولت بوش قبول کرده است که المصری را اشتباها زندانی نموده است.

● سازمان نظارت بر حقوق بشر اعلام نمود که آمریکا از پایگاهی که در رومانی تاسیس کرده است به مثابه یک زندان مخفی برای بازداشت مظنونین استفاده می کند.

● خبرنگار نشریه آلمانی "فوکوس" اعلام کرد که مقامات آلمان از سردبیران مطبوعات این کشور خواسته اند که ایران را مورد هجوم مطبوعاتی قرار دهند.

● بستگان سرنشینان یک هواپیمای نظامی که چند روز پیش در تهران سقوط کرد اعلام نمودند که علیرغم هشدارهای خلبان مبنی بر وجود نقص فنی در هواپیما، مقامات دستور پرواز هواپیما را صادر کردند. به گزارش مطبوعات رژیم "محمد کربلایی احمد"، عکاس روزنامه‌ی همشهری، لحظاتی پیش از پرواز در تماسی با تلفن همراه برادرش از وجود نقص فنی در هواپیما خبر داده و گفته است خلبان با پرواز هواپیما موافق نیست. از سوی دیگر "علیرضا برادران"، عکاس "خبرگزاری فارس"، قبل از پرواز در تماسی با همکارانش می‌گوید: "هواپیمای ما نقص فنی دارد؛ بطوریکه خلبان حاضر نیست سوار شود. به همین خاطر به دستور مسئولان، منتظر هستیم خلبان شیفت بعد بیاید و پرواز کنیم؛ می‌گویند دل و جرأت او بیشتر است."

فاجعه ۱۱ سپتامبر و دیدگاه‌ها!

با گذشت زمان واقعیات چه می‌گویند؟

غلام امیدوار

قسمت چهارم

همانطوریکه می‌دانیم در این سالها چندان بهتر از آمریکا و دیگران نبود. وضعی که سبب اعتصابات و اعتراضات عظیم کارگری در بعضی از کشورهای اروپائی گردید. همین امروز نرخ بیکاری در آلمان مطابق آنچه رسماً اعلام شده ۱۲/۶ درصد و در بخش آلمان شرقی ۳۰ درصد می‌باشد.

لوس آنجلس تایمز در تاریخ ۲۰۰۵/۰۳/۱۲ در مقاله ای درباره اوضاع آلمان چنین نوشته: "ناراضی و خشم مردم بر اثر بیکاری، بعلاوه کاهش خدمات توسط گرهارد شورودر، آن زمینه هائی هستند که به رشد احزاب رادیکال کمک کرده است. نرخ ۱۲/۶ درصدی بیکاری در آلمان بالاترین رقم بیکاری پس از سالهای ۱۹۳۰ و حکومت حزب نازی است.

برای بهتر فهمیدن عمق بحران نظام سرمایه داری جهانی در سالهای اخیر بهتر است به یکی از گزارشهای سازمان ملل اشاره کنیم. در سال ۲۰۰۱ سازمان ملل در گزارشی که آنرا اضطراری اعلام نمود و در آن به توضیح اوضاع اقتصادی جهان در نیمه دوم سال ۲۰۰۰ پرداخته، اقتصاد آمریکا را "موتور اصلی" اقتصاد جهان نامید. سازمان ملل در این گزارش نوشت اقتصاد "جهان شبیه یک هواپیمای یک موتوره شده" که در حال حاضر "این موتور از حرکت ایستاده و یا نیروی سرعتش بسیار کاهش پیدا کرده است". در پرتو چنین واقعیتی است که ما شاهد رشدیابی بحران و تشدید رقابتهای بین انحصارات و دولتهای امپریالیستی برای کسب سهم بیشتری از بازار جهانی در رشته های گوناگون در دو سوی آتلانتیک هستیم.

آری! دیدگاه انقلابی با توجه جدی به همه اینها و توجه به تبلیغات جنگ افروزانه طبقه حاکم و دولت آمریکا پس از یازده سپتامبر و نقشی که جنگ و میلیتاریسم تحت نظام سراپا کند و فساد سرمایه داری عصر حاضر در اوضاع بحران سیستم ایفاء کرده بر نیاز آمریکا به "خطری" برای جایگزین کردن "خطر" سابق اشاره می‌کند. این دیدگاه با توجه همه جانبه به سابقه بن لادن و گروه القاعده که در حقیقت دست پرورده و مخلوق آمریکا بوده، و با توجه به نفوذ و پیوندهای دائمی و غیرقابل انکار سازمان سیا و سازمانهای جاسوسی پاره ای از دولتهای وابسته

در مقابل اینگونه نظرات دوگانه و سازشکارانه، برای نظرگاه انقلابی، واقعیاتی که این حادثه بر متن آنها اتفاق افتاد، یعنی بحران مزمن سیستم سرمایه داری جهانی و اوضاع بحرانی اقتصاد آمریکا، رشد تضادها و تناقضات سیستم، حدت یابی جلوه های متعدد رقابت میان قدرت های امپریالیستی، قابل رویت بود. دیدگاه انقلابی تضادها و رقابت های میان امپریالیست ها پیش از یازده سپتامبر- بخصوص در منطقه خاورمیانه و موضوع عراق و تحریم اقتصادی این کشور از جانب امپریالیسم آمریکا و متحدینش و سر برآوردن مخالفت ها با چنان تحریمی از جانب همین قدرت هائی که بعداً مخالف حمله به عراق از طرف آمریکا شدند- را می‌دید و به حساب می‌آورد. در جریان انتخابات سال ۲۰۰۰ آمریکا، یکی دو روز قبل از دوم نوامبر، بیل کلینتون جهت تشویق مردم به رأی دادن در انتخابات و رأی دادن به ال گور به رادیو دبلیو. بی. ای. آی در نیویورک (که عمده‌تاً شنوندگانش مردم ترقیخواه اما متوهم به حزب دمکرات هستند) تلفن زد. رئیس جمهور وقت آمریکا در جریان گفتگویش با خانم امی گودمن که از او درباره تحریم عراق پرسید، با اشاره به درآمد عراق از تولید نفت گفت: "این عده (یعنی فرانسه، روسیه و... پیرانتز از من) که خواهان لغو تحریم هستند برای این است که پول های صدام را می‌خواهند."

در زمینه شناخت از ابعاد بحران نظام سرمایه داری باید اضافه کرد که در همین موقع ژاپن، دومین اقتصاد سرمایه داری مدت یک دهه بود که با یک بحران اقتصادی مزمن روبرو بود. بطوریکه چنان شرایطی به خلع ید از چند نخست وزیر انجامید. البته این بحران و تجلیات آن هنوز به اشکال مختلف ادامه دارد. واقعیت این است که آمریکا از سالهای آخر دور دوم ریاست جمهوری کلینتون پس از آن رونق حسابی که در واقع سبب هرچه پائین تر آمدن سطح زندگی میلیونها کارگر شاغل و فقرای دائمی بیکار آمریکا شد، دوباره وارد سیکل بحران کنونی گردید. بطور مثال تمام ایالات آمریکا از یک کسری بودجه عظیم رنج می‌برند که صد البته به منظور جبران با وحشیگری تمام به حقوق ناچیز محرومترین لایه های اجتماعی هجوم آورده اند. وضع کشورهای اروپائی

با بن لادن و القاعده (پیوندهائی که حتی خود حاکمین آمریکا و محافل قدرت در آمریکا نیز آنها را انکار نکرده اند) است که بدرستی و با درایت علمی - انقلابی درباره رویداد یازده سپتامبر چنین نوشت: "با توجه به نفوذ و پیوندهای غیرقابل انکار سیا و سازمانهای جاسوسی عربستان و پاکستان با بن لادن و گروه "القاعده" چنین رویدادی "نمی‌تواند از چشم دستگاههای امنیتی آمریکا مخفی بماند". و به همین اعتبار بر نقش آن رویداد بر پیشبرد برنامه های استراتژیک امپریالیسم آمریکا تأکید می‌کند.

بطوریکه ما شاهدیم بر بستر چنین بحران اقتصادی ای ست که امپریالیسم آمریکا به بهانه ۱۱ سپتامبر به پیشبرد یک برنامه وسیع نظامی دست زد. برنامه ای که از پیش از یازده سپتامبر درباره آن در محافل هیات حاکمه آمریکا صحبت می‌شد، و در آن پیش بینی شده بود که حتی فضا به پایگاه نظامی خصوصی آمریکا مبدل شود. فاجعه ۱۱ سپتامبر در نقش ابزاری بود که با توسل به آن امپریالیسم آمریکا برای تحکیم موفقیت بحرانی خویش به اجرای یک برنامه میلیتاریستی به وسعت جهان دست زده و در همان گامهای اول نقاطی از جهان مثل افغانستان و عراق را در آتش جنگ افروزی خود به آتش کشید. به قول معروف "دهکده ای را نابود می‌کنیم تا که آزادش سازیم" (گفته یکی از فرماندهان ارتش آمریکا در جنگ ویتنام). با همین منطق و اهداف و به بهانه آن رویداد بود که دولتمردان آمریکا ضمن تلاش برای تحمیل مردم، ارتش متجاوز و اشغالگر خود را برای مثال به شهر مقاوم فلوجه فرستاده و با ارتکاب به جنایات فجیعی نظیر سوزاندن و قتل عام مردم بیگناه و استفاده از سلاحهای شیمیایی این شهر را نابود کرد و حتی تنها بیمارستان شهر را به مخروبه ای تبدیل نمود (جنایت جنگی بزرگی که برای جلوگیری از انتشار خبر آمار کشته شدگان و بدنهای سوخته انسانهای بیگناه و مجروحین صورت گرفت) تا که "آزادش" سازند. نظرگاه انقلابی در زمان وقوع فاجعه ۱۱ سپتامبر و پیش از وقوع تمامی این جنایات تأکید کرده بود که "باید قدرتهای ارتجاعی و متنفذی در پشت این رویداد قرار داشته تا چنین افرادی تحت پوشش امنیتی آنها امکان چنین عملیاتی را بیابند."

امروز نزدیک به ۴ سال از آن رویداد گذشته، و آن گرد و غبار تبلیغاتی که حقیقتاً جلوی چشمان شمار بزرگی از انسانها را گرفته بود فرو نشسته و در چنین شرایطی صحت این تحلیل و شیوه برخورد صحیح نظرگاه انقلابی خود را به عینه نشان داده است. آنچه در این مدت از طرف طبقه حاکم و دولت آمریکا جهت تثبیت و تحکیم موقعیت متزلزلش در

تا یک روز قبل از یازده سپتامبر نرسید - که آن دو مرد کجا زندگی می کنند."

بله! در همان روزهایی که آن تبلیغات جنگ افروزانه همه جانبه در همه جا جار زده می شد، در افکار عمومی سؤالاتی در این زمینه که آیا دولت هیچ اطلاعی داشته و چرا هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از آن رویداد مرگبار انجام نداد به وفور وجود داشت. از این گذشته به رغم آنکه قانون آمریکا می گوید که هواپیماهای جنگنده در چنین مواقعی مجاز هستند برای جلوگیری از خسارات احتمالی بیشتر به طرف هدف حمله ور شوند ولی حتی مدت زمان زیادی پس از برخورد هواپیمای اول به یکی از دو برج نیز دستور هیچ اقدامی در این زمینه صادر نشد. در همان هفته اول در لوس آنجلس تایمز خواندیم: "موضوع دیگری که همه روی آن توافق دارند این می باشد که یک نوار سیا که در روز ۲۷/۰۸/۲۰۰۱ مخابره گردیده و روی شبکه کامپیوتری دولت موجود است نسبت به حضور دو فرد مرتبط به بن لادن در آمریکا به نامهای خالد ال میهدار و نواف الخدمی، هشدار داده بود. سیا پافشاری می کند که روی نوار اخطاری نوشته شده اضطرابی!" لوس آنجلس تایمز نوشت اطلاعات موجود حاکی از آن است که "المیهدار در ژانویه دو هزار در کشور مالزی با رابط بن لادن ملاقات داشت" و اینها اطلاعاتی هستند که از مدتها قبل در اختیار دستگاههای امنیتی آمریکا قرار داشته اند.

همانطور که می دانیم دولت جورج بوش مدت ها حتی با تشکیل یک کمیسیون به اصطلاح تحقیق خودی به دلیل ترس از آشکار شدن گند جنایت ۱۱ سپتامبر مخالفت کرد. این کمیته قرار بود درباره چند و چون اطلاعات دولت بوش و نهادهای امنیتی آمریکا در مورد ۱۱ سپتامبر و به منظور پیشنهادات برای به اصطلاح جلوگیری از تکرار اینگونه فجایع "تحقیق" کند. بالاخره در نتیجه فشار افکار عمومی و بطور اخص بازماندگان قربانیان ۱۱ سپتامبر و افکار متری از یکسو و رشد اختلافات میان جناحهای قدرت در آمریکا، دولت بوش پذیرفت که کمیسیونی تشکیل شود. در یکی از جلسات علنی این کمیسیون جان اشکرافت دادستان کل آمریکا در سال ۲۰۰۴ در برابر این کمیسیون در مورد اطلاع نهادهای امنیتی - جاسوسی آمریکا از حضور آن دو نفر چنین گفت: "هنگامی که سی. آی. ای بالاخره در اواخر ماه آگوست به اف. بی. آی اطلاع داد که المیهدار و الخدمی (دو مظنون القاعده ای) در داخل کشور هستند مأمورین اف. بی. آی در نیویورک به جستجوی آنها پرداختند."

نظر و با همکاری نهادهای امنیتی و جاسوسی مانند سی. آی. ای و اف. بی. آی صورت گرفت. و این اقدام درست در زمانی بود که جورج بوش، دیک چینی، رامزفلد هر دقیقه می گفتند: "مرده یا زنده اسامه بن لادن را بدست خواهیم آورد" (اخیراً پنتاگون نیز در گزارشی برای اولین بار اعلام کرد که می دانستند بن لادن در تورابورا بود ولی هنگام حمله ارتش به تورابورا از آنجا گریخت. یعنی گذاشتند از آنجا خارج شود. در ایام انتخابات جان کری بارها این موضوع را مطرح کرد) به این ترتیب تمامی اقوام و وابستگان به اصطلاح طراح این فاجعه بزرگ با کمک مستقیم نهادهای امنیتی مانند سیا و اف. بی. آی از آمریکا خارج شدند. متأسفانه در اوضاعی که بر اثر آن، هم احساسات "وطن پرستانه" برانگیخته شده بود و هم بر اثر تبلیغات جهت دار و مرعوب کننده کل ماشین دولتی آمریکا (از نظر نگارنده رسانه های انحصاری آمریکا جزئی از این ماشین عظیم دولتی است) بخش بزرگی از افکار عمومی مردم دچار ترس و وحشت شده بود و بر اثر تحلیل های گمراه کننده بخش اعظم چپ از آن رویداد عمدتاً با بی توجهی گذر کرد.

در همان هفته اول پس از یازده سپتامبر در لابلای مقالات بعضی نشریات اصلی آمریکا مثل نیویورک تایمز، لوس آنجلس تایمز، واشنگتن پست، مجله تایمز در مورد حضور اعضای القاعده در آمریکا و اطلاع سازمانهای امنیتی از حضور آنها در این کشور، و درباره دادن اجازه ورود به آنها از طرف وزارت خارجه آمریکا مطالبی درج می گشت. بعداً در سال ۲۰۰۴ آشکار گردید که نه تنها آن نهادها بلکه خود مرکز تروریسم جهان یعنی کاخ سفید نیز از تمام این مسائل با اطلاع بود (رجوع شود به نامه محرمانه ششم آگوست ۲۰۰۱، به جورج بوش) بطور مثال در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۱ لوس آنجلس تایمز در مورد حضور دو نفر از اعضای القاعده در آمریکا - همان دو نفری که در شهر سنندیاگو (ایالت کالیفرنیا) در آپارتمانی به مالکیت یک عضو اف. بی. آی، زندگی می کردند - و اطلاع دقیق نهادهای امنیتی آنها از حضور آنها چنین نوشت: "مقامات آمریکائی قاطعانه اصرار می ورزند که از قبل هیچگونه اطلاعی از تراژدی هفته گذشته نداشتند، اما اینکه معلوم گردیده اف. بی. آی به دنبال دو نفر از گروگان گیران بوده به احتمال زیاد سؤالات تازه ای را درباره سطح اطلاعات دولت از این مسئله به دنبال خواهد آورد" و ادامه می دهد: "اف. بی. آی در ۲۱/۰۸/۲۰۰۱ جستجویش را برای یافتن آن دو مرد آغاز کرد ولی از مأمور خود در شهر سنندیاگو -

جهان رخ داده، به اضافه انبوهی از مدارک و شواهد که بخشی از آنها در اثر رشد اختلافات درونی از درون نهادها و سازمانها و احزاب قدرت در آمریکا به بیرون راه یافته و منتشر گردیده و در دسترس همگان قرار گرفته صحت تحلیل نظر گاه انقلابی را به عینه به همه نشان داده است. تمامی وقایع قبل و پس از وقوع فاجعه ۱۱ سپتامبر نشان می دهند که تنها تحلیل دیدگاه انقلابی از آن رویداد با واقعیت انطباق داشته است. مدارک و شواهدی که در طول این مدت بیرون آمده هر چه بیشتر دلائل و انگیزه های واقعی از آن رویداد و ماهیت و اهداف نیروهایی که به چنان جنایت بزرگی دست زدند را برای مردم روشن کرده است. در نتیجه ما شاهدیم که در طول ۴ سال گذشته بطور روزافزون بر شمار انسانهایی که به این باور می رسند که چنین رویدادی بدون نقش مستقیم قدرتهای ارتجاعی در خود آمریکا امکانپذیر نبود اضافه گردیده است. امروز دیگر به دلیل روشنتر شدن هر چه بیشتر واقعیت، برخلاف آنروزها گوشه های شنوای زیادی برای شنیدن تحلیل انقلابی از آن رویداد وجود دارد. برعکس جریانها و افرادی که به چنان تحلیل ها و موضع گیری های گمراه کننده ای دست زدند در سکوت "شرمگینانه ای" فرو رفته و راحت از کنار موضوع می گذرند تا که بعداً طبق عادت بیمارگونه همیشگی شان در اینباره نیز بگویند: "سازمان و حزب ما تنها جریان" مثلاً "پیشرو" بود که در پیشاپیش مردم جهان در آن باره چنین و چنان گفت!

اکنون می گوئیم که در این قسمت به برخی دیگر از شواهد و حقایق موجود در مورد دروغپردازی های مقامات آمریکائی راجع به ۱۱ سپتامبر و اطلاع آنها از وقوع چنین حادثه ای بپردازم.

بدنبال رویداد ۱۱ سپتامبر ماشین عظیم تبلیغاتی آمریکا به کار افتاد تا - ضمن تمرکز بر روی "بی اطلاعی" دولت جورج بوش و نهادهای امنیتی آمریکا از این فاجعه - ایده فوق را در میان افکار عمومی شوکه شده آمریکا و مردم جهان به باور عمومی بدل سازد، بطوریکه در آنروزها جورج بوش و دیگران بطور روزمره می کوشیدند به رد هرگونه اظهارنظری بپردازند که از اطلاع آنها از آنچه رخ داده بود حکایت می نمود. اما حتی در همان زمان در اینجا و آنجا و از لابلای نوشته های بعضی از نشریات آمریکا و جهان می شنیدیم و می خواندیم که دولت جورج بوش در همان روزهای اول پس از یازده سپتامبر با همکاری تنگاتنگ دولت عربستان سریعاً به تخلیه محرمانه و بدون سر و صدای تمامی بستگان و افراد خانواده بن لادن پرداخت که در آمریکا مقیم بودند. این اقدام زیر

۱۸۲ کشور جهان ایالات متحده آمریکا را محکوم نمودند

روز ۸ نوامبر امسال بار دیگر مجمع عمومی سازمان ملل پیشنهادی در مورد محکوم کردن بایکوت غیرقانونی ایالات متحده در مورد کوبا را به رای گذاشت. کوبا از سال ۱۹۹۲ هر سال شکایت خود را نسبت به تحریم

اقتصادی ایالات متحده به مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه داده است. در نخستین سال، ۵۹ کشور به لایحه محکوم کردن عملکرد ایالات متحده رای مثبت داده، ۷۱ کشور از رای دادن سر باز زده و ۳ کشور به آن رای منفی دادند. اما با گذشت زمان هر سال به جمع حامیان کوبا افزوده شده است و اخیراً ۱۸۲ کشور به این لایحه رای مثبت داده، ۱ کشور از رای دادن سر باز زده و ۴ کشور به آن رای منفی دادند. چهار کشوری

که به لایحه رای منفی دادند، ایالات متحده آمریکا، اسرائیل، پالائو "Palau" و جزایر مارشال "Marshall islands" بوده و کشوری که از رای دادن سر باز زد میکرونسیس "Micronesien" نام دارد. جالب است بدانید که "پالائو" مجمع‌الجزایری در اقیانوس آرام است که در خلال سال‌های بسیار در اشغال ایالات متحده آمریکا بوده و مجموعاً ۴۵۸ کیلومتر مربع وسعت و ۲۰ هزار نفر جمعیت داشته و در سال

۱۹۹۴ "استقلال" یافته است! "جزایر مارشال" که در سال ۱۹۸۶ ظاهراً به "استقلال" رسید از سال ۱۹۶۴ یکی از پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در اقیانوس آرام بوده و دو جزیره از جزایر آن (بیکینی و Bikini و اینوتاک Enewetak) در خلال سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۶۲ به محلی برای آزمایش بمب‌های اتمی ایالات متحده تبدیل گشته بودند!

ادامه مطلب در صفحه ۱۵

توجه کنید آقای اشکرافت از کلمه "بالاخره" استفاده کرده که نشان می‌دهد که آن افراد از مدت‌ها پیش با اطلاع و اجازه دولت آمریکا در داخل این کشور حضور داشتند. در رابطه با اطلاعات نهادهای امنیتی آمریکا (سی. آی. ای. اف. بی. آی) از حضور "تروریستها" در آمریکا و فعالیت‌های آزادانه آنها در داخل این کشور حتی در زمینه‌های آموزش آنها در پرواز هواپیما، نشریات آمریکائی از جمله نیویورک تایمز و به خصوص تایمز آمریکا در یک مقاله بسیار بلند از نامه یک عضو اف. بی. آی که به نامه فینیکس آریزونا معروف است سخن به میان می‌آورند. و در این نامه گفته شده که افراد القاعده مشغول تمرین پرواز هواپیما در آمریکا هستند. اما بعداً دادستان سابق آمریکا (جان اشکرافت) این فرد آشکارا نژاد پرست و عقب مانده مذهبی در پاسخ به سؤالات اعضای کمیسیون در همین باره چنین اظهار نظر کرد: "گزارش فینیکس، گزارشی که اخطار کرده بود تروریستها (همانهایی که با ویزای دولت آمریکا وارد آمریکا می‌شوند و آنطور که بعداً حتی در همان روزهای اول پس از یازده سپتامبر روشن شده آزادانه وارد آمریکا و خارج می‌شوند- نگارنده) ممکن است مشغول آموزش پرواز هواپیما (در داخل آمریکا- نگارنده) باشند، به دلیل کهنه بودن کامپیوترها در داخل مرکز اف. بی. آی در واشنگتن ناپدید گردید" (!!!)

خوب! اگر طبق ادعاهای دروغین دولت های آمریکا از زمان کلینتون حرکت کنیم که می‌گفتند بن لادن و القاعده "دشمن" آمریکا شده و به آمریکا اعلان "جنگ" کرده بودند و حتی در آن سالها به دنبال بمب گذاری در سفارت های آمریکا در نایروبی و اسلام آباد (در آفریقا) بوده اند، اگر بپذیریم که دولت کلینتون به اصطلاح برای "نابودی" القاعده و "کشتن" بن لادن افغانستان را بمباران کرده است، بنابراین، این به اصطلاح "اعلام جنگ" می‌بایست حداقل حساسیت نهادهای امنیتی آمریکا را نسبت به

"تروریستها" برمی‌انگیزد. در چنین شرایطی چطور ممکن است حتی یک عقل ساده این حرف اشکرافت را که دولت از قبل بر علیه این گروه اعلام "جنگ" کرده بوده بپذیرد و بعد هم قبول کند که نامه بسیار مهم مزبور بدون ایجاد هیچ حساسیتی و اقدامی به دلیل کهنه بودن کامپیوترها گم و گور شد! نه خیر! آقایان دلیلی برای حساسیت و اقدام نداشتند چرا که چنان جنایتی نیازتان برای بکار انداختن ماشین نظامیان بود! در همین سؤال و جواب از طرف اعضای کمیسیون تحقیق و پاسخ از جانب اشکرافت، او می‌گوید: "در ماه مارس ۲۰۰۰ تحقیقات حاکی از حضور یک شبکه بزرگ القاعده و تروریستهای خارجی در آمریکا بود. در این تحقیقات به دولت قبلی (دولت کلینتون- نگارنده) هشدار داده شده بود که این شبکه قادر است از عملیات تروریستی در اینجا حمایت کند".

آری! به رغم وجود این همه اطلاعات و آنهمه شاخ و شانه کشیدنیهای البته ظاهری دولت آمریکا در برابر اسامه بن لادن و گروه القاعده، این "دست پرورده و مخلوق آمریکا"، فاجعه ۱۱ سپتامبر باز هم زیر چشم دولتمردان آمریکا اتفاق می‌افتد و آنها فقط می‌گویند "اطلاع" نداشته اند. پل ولفویتر، معاون وقت وزیر دفاع آمریکا، در روز ۲۰۰۱/۰۹/۱۵ به مردم آمریکا (که برایشان سؤالات بسیار طبیعی از اینکه چرا دولت و ارتش و پلیس و نهادهای امنیتی قدرتمند کشورشان برای مقابله با آن جنایت بزرگ کاری انجام نداد مطرح بود) تلاش به پاسخگوئی می‌کند. اما او رندانه، هم برای شیره مالیدن به سر مردم ناآگاه و هم جهت مقدمه چینی برای تشدید تدارک "جنگ پایدار" و اضافه کردن بر ساز و برگ ارتش و سربازگیری از میان جوانان آمریکائی- چرا که اقتصاد مبتنی بر اقتصاد میلیتاریسم نیاز روزافزونی به سرباز پیدا کرده- در برابر مردم چنین گفت: "دولت صرفاً آمادگی مقابله با فجایعی به آن حد و اندازه را ندارد. بنابراین بطور اجتناب ناپذیری ما

برای مقابله با چنان فجایعی به ارتش رجوع می‌کنیم"، و "مردم خواهند پرسید ارتش چه می‌تواند بکند" آن کردند که تا به حال دیده ایم - میلیتاریزه کردن هرچه بیشتر جهان. از سوی دیگر گری هارت هم در همین زمینه در همان روز برای تدارک آتش افروزی و جنگ طلبی های طبقه اش بر علیه کارگران و خلق های جهان چنین گفت: "فرض بر این است که وقایعی که در روز سه شنبه رخ دادند پایان چنین وقایعی نیستند. ما باید اینطور فکر کنیم که حملات بیشتری به ما خواهد شد و ما هنگامی که چنین فجایعی رخ می‌دهند آمادگی مقابله با آنرا نداریم". آقای گری هارت و یارانش در دو حزب اصلی وابسته حاکم بر آمریکا و صرفاً برای تحقیق توده های کارگر و زحمتکش آمریکا خود را به فراموشی زده و "یادشان رفته" که او و دو جمهوریخواه از او هارتر و مرتجع تر (نیوت گینگریج و دادمن) در رأس کمیسیون تحقیقی معروف به کمیسیون تحقیق هارت - دادمن در سال ۱۹۹۹ گزارشی تحقیقی درباره "امنیت ملی آمریکا" به دولت خود ارائه داده بودند که در این گزارش "پیغمبر" گونه پیش بینی ۱۱ سپتامبری را کرده بودند، ۱۱ سپتامبری که سبب "برانگیختن مردم آمریکا به حدی می‌شود که از جان و مال خود" برای "دفاع" از آمریکا "دریغ" نخواهند کرد. اما همین مقام برای پنهان کردن دستان بزرگ پشت این فاجعه ادعا می‌کند که دولت "آمادگی مقابله" نداشته است.

بله! به رغم تمامی این واقعیات است که ما می‌بینیم بسیاری از نیروهای به اصطلاح چپ در "تحلیلهای" خویش ترجیح دادند تا همان ادعاهای جهت دار را در بست و بدون تعمق، تعمقی ترقی خواهانه و انقلابی بپذیرفتند و بجای افشاگریهای جسورانه، خواسته یا ناخواسته در تحقیق و مخدوش کردن افکار عمومی توده های کارگر و خلق های جهان شرکت کنند.

ادامه دارد...

ارتش خلق - فارک در کلمبیا

یک استثنای انقلابی در عصر توسعه امپریالیستی

نوشته جیمز بریتن

مترجم: جهانگیر

قسمت آخر

ضرورت طرح های ضدشورشی امپریالیستی

دولت کلمبیا و ایالات متحده آمریکا جهت جبران شکست سیستماتیک خود از سال ۱۹۶۴ تاکنون برای نابود کردن ارتش خلق-فارک، اخیراً نقشه های ضدشورشی خود را دوباره طراحی و بازسازی کرده اند. یکی از دلایل این امر این است که تلاش قبلی آنها (طرح نظامی "طرح کلمبیا"ی دولت کلینتون) شکست خورده بود. "طرح کلمبیا" کنترل و نفوذ ارتش کلمبیا بر دولت را با سرازیر کردن نیروهای نظامی و دلارهای آمریکایی، به زور تحمیل کرد. کمک های آمریکا به کلمبیا در سال ۱۹۹۵ بیش از ۳۰ میلیون دلار بود. دولت آمریکا تحت "طرح کلمبیا"، بین سالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۰۲ مبلغ ۲,۰۰۴ بیلیون دلار (۸۱ درصد آن برای خرید اسلحه) به دولت کلمبیا کمک مالی کرد.^۱ این طرح تحت پوشش تبلیغاتی "تلاش برای کاهش مصرف و ورود کوکائین در جامعه آمریکا" پیش برده شد. اما این طرح به شکلی مفقوضانه، نه تنها سرازیر شدن کوکائین را به کشورهای مصرف کننده متوقف نکرد، بلکه جایگزینی برای کشت غیرمجاز بوته کوکائین به کشاورزان کلمبیایی ارائه نداد. بعدها معلوم شد که حتی در بهار ۲۰۰۵ سطح کشت بوته کوکائین در کلمبیا افزایش هم یافت.

پیش از دخالت آمریکا در کلمبیا (از طریق "طرح کلمبیا")، سطح کشت بوته کوکائین به طور یکنواخت در حدود ۴۰۰۰۰-۵۰۰۰۰ هکتار (در سالهای ۱۹۸۶-۱۹۹۶) ثابت نگه داشته شد. با شروع "طرح کلمبیا" سطح کشت بوته کوکائین ناگهان افزایش یافت. در سال ۲۰۰۰، دوران اوج "طرح کلمبیا"، سطح کشت بوته کوکائین به بالاترین میزان تاریخی آن یعنی ۱۶۹۸۰۰ هکتار رسید. آمارهای تخمینی اخیر نشان می دهند که با اینکه کاهش بسیار اندکی در ۲۰۰۲-۲۰۰۳ دیده شد، کشت بوته کوکائین دوباره رو به افزایش رفته است. در حقیقت آنچه که در صنعت- گیاهان مخدر کلمبیا رخ داده، نیمه موناپولی شدن ترکیب و تبدیل شیمیایی بوته کوکائین، تولید، پخش داخلی و قاچاق بین المللی آن در دست "نیروهای متحد دفاع کلمبیا"، یعنی مهمترین تشکیلات شبه نظامی ضد انقلاب (AUC)، می باشد. AUC علناً اعتراف کرده است که مخارج نیروهای ضد انقلاب را عمدتاً از صنعت- گیاهان مخدر به دست آورده است. تقریباً ۸۰ درصد از مخارج نیروهای شبه نظامی ضد انقلاب از طریق قاچاق مواد مخدر به دست می آیند.^۲ آنچه که "طرح کلمبیا"ی کلینتون در عمل انجام داد این بود که کنترل بازار مواد مخدر کلمبیا را انحصاراً به نیروهای شبه نظامی، که به طور غیر مستقیم توسط آمریکا آموزش دیده اند و از جانب ارتش و دولت کلمبیا نیز حمایت می شوند، منتقل کرد. ارتش خلق-فارک که توسط دستگاه های تبلیغاتی دولت آمریکا متهم به قاچاق مواد مخدر شده است، تنها از "رونودر"ها (واسطه هایی که برگ های کوکائین را از کشاورزان خریداری می کنند) مالیات می گیرد.^۳ فقط حدود ۲,۵ درصد از کل کشت و

زرع کوکائین در کلمبیا به طور غیر مستقیم با ارتش خلق-فارک رابطه دارد.^۴ اگرچه ژست مبارزه با مواد مخدر برای مدتی مفید بوده است، اما به تدریج که کذب آن آشکار شد، موجب تضعیف ضد انقلاب آمریکایی/کلمبیایی گردید. در نتیجه دولت های متحد بوش و یوربیه ادعای مبارزه با مواد مخدر را کنار گذاشته و به عملیات مسلح علیه پایگاه های مردمی ارتش خلق-فارک، تحت لوای "مبارزه با تروریسم" روی آوردند.

وقتی که "طرح کلمبیا" برای اولین بار علنی شد، مخالفت عظیم شگفت آوری را علیه دولت کلینتون برانگیخت. در اثر فشار این مخالفت ها بود که دولت کلمبیا موافقت کرد که فقط به ۸۰۰ نفر سرباز ارتش آمریکا و نیروهای نظامی غیر دولتی قراردادی اجازه ورود به کلمبیا را بدهد (۴۰۰ نفر نظامی و ۴۰۰ سرباز غیر دولتی قراردادی). اما تحت ریاست جمهوری بوش، که خود را رئیس جمهور جنگ می خواند، سازمان دفاع آمریکا به این محدودیت هایی که جلوی دخالت آمریکا را می گرفتند پایان داد و حملات مسلحانه جدیدی را علیه مناطق مشخصی از کلمبیا آغاز کرد. دولت آمریکا این عملیات پی در پی را "طرح وطن پرستی" خواند.

"طرح وطن پرستی" به افزایش تعداد سربازان ارتش آمریکا و سربازان قراردادی شرکت کننده در حمله نظامی به کلمبیا منجر شد. در این عملیات نظامی، بیش از ۲۰۰۰۰ سرباز کلمبیایی به رهبری نیروهای ارتشی و قراردادی آمریکا حملات "زمین سوخته" علیه مردم غیرنظامی را پیش بردند. این طرح عمدتاً در بخش های جنوبی کلمبیا، (پوتومايو، کاکيواتا، نارینو، و متا) متمرکز شده بود. (در این عملیات به سربازان دستور داده شده بود که به هر روستا و منطقه و خانه ای که می رسند باید همه ساکنین را کشته و یا دستگیر کنند و خانه ها و مزارع را سوزانده و با خاک یکسان کنند. از این جهت است که نام "زمین سوخته" به آن عملیات داده شده است. توضیح از مترجم)

طرح جدید و بازسازی شده آمریکا علیه مردم کلمبیا (که عمده ترین بازسازی که در آن شده بود برداشتن نام ریاکارانه "مبارزه با مواد مخدر" بود)، محصول سوءاستفاده دولت بوش از واقعه ۱۱ سپتامبر در سرکوب خلق های جهان جهت رسیدن به اهداف آشکار امپریالیستی می باشد. با اینکه برچسب "تروریست" زدن به جنبش های انقلابی مارکسیستی این اصطلاح را از معنی تهی می کند اما به سرکوب مخالفت های مردم آمریکا با سیاست خارجی آن (مداخله نظامی آمریکا در اقصا نقاط جهان)، کمک می کند. ظاهراً طبق دکترین رسمی جدید آمریکا برچسب "تروریست" اجازه تاخت و تاز را به ماشین نظامی آمریکا (در نفی کامل همه قوانین بین الملل موجود) داده است. نتیجتاً بیش از نیمی از کلمبیا هم اکنون در معرض یک جنگ تمام عیار امپریالیستی علیه دهقانان قرار دارد.

ارتش کلمبیا به شکلی عوامفریبانه وانمود کرد که "طرح وطن پرستی" مقدمه ای برای از سرگیری مذاکرات دولت با ارتش خلق-فارک می باشد. (قابل توجه است که این مذاکرات به دلیل یورش نظامی ارتش کلمبیا به روستاها و نقض آتش بس متوقف شده بود.) ژنرال "رینالدو کاستلانوز" گفت که: "اقدامات ما و نیرویی که اعمال می کنیم باید شورشیان را مجبور کند که با قبول شرایط دولت به پای میز مذاکره بیایند."^۵

روستانیان در مصاحبه هایی به من (نویسنده این مقاله) گفته اند که این ژنرال سربازانش را به انجام حملات جنایتکارانه علیه غیرنظامیان بی سلاح، دهقانان و کسانی که مشکوک به همکاری با فارک هستند، تشویق کرده است. تحت چنین شرایطی، صحبت از مذاکره برای خاتمه دادن به درگیری ها بی معنی است. حتی ارتش آمریکا هیچگاه چنین ادعایی نکرده است (که قصد خاتمه دادن به درگیری ها را دارد). در اکتبر ۲۰۰۲ گزارشی که به رسانه ها درز پیدا کردند حاکی از آن بودند که سربازان نیروی دریایی آمریکا دستور

¹ Nazih Richani, "The Politics of Negotiating Peace in Colombia" NACLA Report on the Americas 38, no. 6 (May-June 2005): 18.

² Russell Crandall, Driven by Drugs: U.S. Policy Toward Colombia (London: Lynne Rienner Publishers, 2002), 88.

³ See Stan Goff, Full Spectrum Disorder (New York: Soft Skull Press, 2004), 33.

⁴ Wilson, "Colombia's Rebel Zone."

⁵ As quoted from Juan Pablo Toro, "Colombia Say's It's Winning Vs. Rebels," November 11, 2005, <http://www.kansascity.com>.

انقلابیون بعد از طرح وطن پرستی به حداقل رسید. در طول سالهای گذشته خیلی عادی بود که در ایست های بازرسی ارتش خلق- فارک و یا در جاده های اصلی و فرعی توسط چریک ها متوقف شوید و یا چریک ها را در حال گفتگو با افراد محلی ببینید. اما پس از حمله های اخیر ارتش آمریکا/ کلمبیا به روستاها، تردد عینی چریکها در منطقه متوقف شد. در گفتگوهایم با افراد محلی و در مصاحبه بعدی با "رائول رایز" فرمانده کمیسوین بین الملل ارتش خلق- فارک، به من گفته شد که چریک هایی که در منطقه مانده اند حضور عینی خود را کاهش داده اند که از حمله ارتش به مردم محلی جلوگیری کنند. "رایز" توضیح داد که ارتش خلق- فارک تلاش میکند که به نیروهای دولت کلمبیا بهانه و فرصتی برای ورود به مناطق دهقانی که از فارک حمایت می کنند ندهد. ارتش کلمبیا سابقه نفرت انگیزی در ارتکاب جنایات وحشیانه و نقض حقوق بشر نسبت به غیرنظامیان دارد، و به این دلیل بود که در دوره مشخص ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ ارتش خلق- فارک ترجیح داد که حضور عینی اش را در مناطق تحت کنترلش محدودتر کند به این امید که شاید حمله دولت به روستائیان کاهش یابد. اما این خروج چریکها از منطقه کاملاً تاکتیکی بود و به مرور زمان که رویدادهای مختلف به وقوع پیوستند، نیروهای انقلابی نه تنها با "طرح وطن پرستی" ایزوله نشدند بلکه کاملاً برعکس، به تعدادشان افزایش نیز شد.

عکس العمل نسبت به "طرح وطن پرستی"

در حالیکه ورود و خروج از طریق مناطق مرزی استانهای جنوبی کلمبیا با کوشش فوق العاده ارتش و نیروهای شبه نظامی- دولتی با مانع روبرو می شود، استانهای میانی کشور به همان شدت سابق تحت کنترل ارتش خلق- فارک باقی مانده اند. و در حقیقت مناطق تحت کنترل ارتش خلق- فارک گسترش هم یافته اند. در ۲ ماه آخر سال ۲۰۰۴ به وضوح مشخص بود که، در تناقض با گزارشات دولت و رسانه های وابسته به دولت، تعداد نیروهای جنگنده ارتش خلق- فارک در مناطق متعددی افزایش یافته است. به عنوان مثال فقط در ماه دسامبر گذشته و تنها در یکی از ایالات، ۱۰۰ نفر چریک تعلیم دیده جدید به نیروهای فارک اضافه شدند. در مصاحبه من با "رائول رایز" به من گفته شد: "به اطراف نگاه کن، ما اینجا هستیم. آیا هیچ نیروی نظامی (دولتی) را می بینی؟" "طرح وطن پرستی" ارتش خلق- فارک را از هم نپاشانده است. ما همچون سالهای گذشته با آزادی کامل در منطقه تردد می کنیم." اما عقب نشینی تاکتیکی چریکها به داخل کوهستانها در طول دوره مشخصی از سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ کاملاً با آنچه که آنها در حمله ۲۰۰۵ انجام دادند فرق می کند. ارتش خلق- فارک در همان زمان که عقب نشینی تاکتیکی در مقابل حمله نظامی آمریکا/ کلمبیا میکرد، ضد حمله را تدارک می دید و شیوه های کاملاً جدید مقابله با "طرح وطن پرستی" را به کار می بست.

در فوریه ۲۰۰۵ ارتش خلق- فارک ثابت کرد که در صدر لیست کوتاه جنبش های مسلحانه سیاسی- اجتماعی ای قرار دارد که با امپریالیسم مبارزه می کنند. دو حمله اول در ۲ روز اول ماه فوریه، به نام "بندترین دوره ۲ روزه برای ارتش، از زمان شروع ریاست جمهوری آلوارو یوریه (اگوست ۲۰۰۲) که قول داد شورشیان را در میدان جنگ شکست دهد"، مشهور شدند.^۹ ارتش خلق- فارک به یک تیپ عمده نظامی مجهز به ناو توپدار، یک کشتی جنگی فاننوم و چندین هلیکوپتر حمله کرد. چند روز بعد، این حمله به نام "خونین ترین حملات شورشیان در عرض ۲ سال" مشهور شد.^{۱۰} تشکیلات شرقی ارتش خلق- فارک (یکی از هفت تشکیلات فارک) تنها در ماه فوریه به طور متوسط یک حمله بزرگ در هر روز انجام داد.

برخلاف سالهای گذشته که بعد از هر حمله بزرگ چندین روز آرام وجود داشت، ارتش خلق- فارک در تهاجماتش وقفه ای ایجاد نکرد. در طول چندین روز بعد از حمله های بزرگ، عملیات تاکتیکی کوچکتر تا روز ۹ فوریه که چریکها عملیات بزرگ دیگری را انجام دادند، ادامه داشتند. چریکهای ارتش

مستقیم داشته اند که "همه افسران عالیرتبه ارتش خلق- فارک را نابود کنند" و "آنها را که به نقاط دور افتاده جنگل آمازون فرار میکردند پراکنده کنند."^۱ دولت آمریکا و دولت کلمبیا تلاش کرده اند که این تصور را در اذهان عمومی ایجاد کنند که گویا شیوه های جنگی جدید آنها در کلمبیا موفق بوده است. مکرراً ادعا شده است که ارتش کلمبیا در حال پیروزی و نفوذ در داخل پایگاه ها و مناطق تحت نفوذ ارتش خلق- فارک می باشد. در مقاله ای نوعی، از جانب مقامات "ناشناس" آمریکایی نقل قول شده است که "فارک شدیداً تنزل کرده است" و اکنون "هیچ بخشی از کشور نیست که سربازان دولتی نتوانند به آن قدم بگذارند". در این مقاله گفته شده که در گذشته "مناطق وسیعی تحت کنترل فارک قرار داشتند. دولت نمی توانست حاکمیت خود را در آن مناطق برقرار کند و فارک آزاد بود که حملات مکرری را انجام دهد و نیروهای جدید خود را در این مناطق آموزش دهد" اما "اکنون این گروه مارکسیستی نمی تواند از این مناطق به عنوان پناهگاه، پایگاه های جذب نیرو، و محل فرماندهی حملات استفاده کند." در ماه اپریل گذشته ریچارد مایر، ژنرال نیروی هوایی آمریکا ادعا کرد که عملیات ضد انقلابی ای که در حال حاضر در کلمبیا در جریان است، به شکست ارتش خلق- فارک منجر شده است. از طرف ژنرال مایر نقل قول شده است که "ما در حال پیروز شدن هستیم" و اینکه "همکاری میان آمریکا و کلمبیا باید در تمام دنیا تکرار شود" زیرا که "آینده به توانایی ملل در همکاری با یکدیگر و متمرکز شدن علیه تندروها بستگی دارد." علی رغم این ادعاهای دروغ دولت آمریکا و کلمبیا، اکنون روشن شده است که "طرح وطن پرستی" در شکست دادن ارتش خلق- فارک کاملاً به بن بست رسیده است.^۷

برخلاف تبلیغات دروغین مبنی بر اینکه هدف "طرح وطن پرستی" فقط مبارزه با ارتش خلقی- فارک بوده است، آنچه که واقعاً رخ داده تلاشی برای "خشک کردن دریا" بوده است. هدف دولت آمریکا و دولت کلمبیا مبارزه نظامی با دهقانان غیرمسلح بوده است. زیرا که ظرفیت نظامی ارتش خلق- فارک، و نیرو و پایگاه خلقی ارتش خلق- فارک عمدتاً از این طبقه ریشه گرفته است. حملات "طرح وطن پرستی" علیه "مناطق مشکوک به وابستگی به فارک" انجام شده اند. جیمز هیل، ژنرال سابق هنگ جنوب آمریکا، در مراحل نخستین "طرح وطن پرستی" اقرار کرد که عملیات مشترک جدید دولت های آمریکا و کلمبیا "با حمله به مناطق روستایی ای شروع شد که دهقانان آن مشکوک به حمایت از فارک بودند"، نه علیه ارتش چریکی فارک.^۸

در پاسخ به این روش وحشیانه، نیروهای ارتش خلق- فارک عمداً در کوهستان ها پراکنده شدند و با این شیوه موفق شدند که فشار ارتش آمریکا و کلمبیا را از روی مناطق دهقانی مشخصی که اهالی آنها از چریکها همکاری می کردند، بردارند. اما حمله نظامی ارتش کلمبیا و آمریکا به دهقانان، موجب جلب حمایت بیشتر دهقانان از ارتش خلق- فارک و پیوستن روستائیان به انقلابیون شد. پیوستن هر چه بیشتر دهقانان به ارتش خلق- فارک، نیروهای آمریکا و کلمبیا را در مقابل کمین و ضد حمله دهقانان مبارز محلی آسیب پذیر کرد.

رابطه میان دهقانان و ارتش خلق- فارک بیش از نیم قرن است که همچنان استوار مانده و در بیشتر مناطق روستایی کلمبیا مشهود است. اما در شروع "طرح وطن پرستی" به نظر رسید که برخی خصوصیات قابل ملاحظه اجتماعی- جغرافیایی موجب تغییراتی در اتحاد میان ارتش خلق- فارک و دهقانان شدند. تحقیقات من در استان هیولدا به مستند شدن نمونه ای در این زمینه منجر شد. من متوجه شدم که در مناطقی که چریک های ارتش خلق- فارک در هفت سال گذشته حضور موثر داشته اند، به ناگهان حضور عینی

⁶ Peter Gorman, "Marines Ordered into Colombia: February 2003 is Target Date," October 25, 2004,

<http://www.narconews.com/article.php3?ArticleID=19>.

⁷ Jim Garamone, "U.S., Colombia Will Continue Pressure on Narcoterrorists," April 12, 2005,

http://www.defenselink.mil/news/Apr2005/20050412_563.html.

⁸ As quoted in Constanza Vieira, "US Increases Colombia Involvement," June 30, 2004,

<http://www.antiwar.com/ips/vieira.php?articleid=2915>.

⁹ Jason Webb, "Colombian Rebels Strike Again, Kill Eight Troops," February 2, 2005, <http://www.reuters.com>

¹⁰ Associated Press, "Rebel Rockets Kill 14 Soldiers, Colombia Says," February 1, 2005, <http://msnbc.msn.com/id/6894272/>.

بود که انقلابیون به طرح های تاکتیکی مشخص خود، حمله های کوچک پراکنده به نیروهای دولت/ارتش، بدون درگیر کردن دشمن در یورش های جنگی گسترده و طولانی، ادامه می دادند. عملیاتی که در هفته های اول سال ۲۰۰۵ شروع شدند، تغییرات مهمی را در شیوه جنگی ارتش خلق-فارک نشان دادند. ارتش خلق-فارک همزمان با حفظ اشکال سازماندهی چریکی خود، از عملیات کوچک پراکنده فراتر رفته و به انجام عملیات نظامی بزرگ و لاینقطع، رودررویی های مستقیم با دشمن و حملات غافلگیرانه و کاملاً از پیش برنامه ریزی شده به نیروهای ارتش/دولت در بسیاری از مناطق کشور پرداخت. در آخرین هفته ماه ژوئن ۲۰۰۵، نیروهای ارتش خلق-فارک یک دسته نظامی را در استان "پوتامایو" در جنوب غربی کشور محاصره کردند ("بالاترین تعداد کشته شدگان ارتش در یک روز، از زمانی که یوریه در ۲۰۰۲ به قدرت رسید.")، و پیروزمندانه با نیروهای ارتش در "سانتندر شمالی" نزدیک به مرز ونزولا درگیر شدند. از ماه جولای و آغاز ماه آگوست تا کنون، ارتش خلق-فارک استان پوتومایو، و چندین منطقه در جنوب غربی آن را تصرف کرد.

رژیم یوریه، تحت حمایت آمریکا، بر کشوری حکومت می کند که در آن شکنجه و قتل توسط ارتش و گروه های شبه نظامی وابسته به دولت بدون مجازات می ماند. کلمبیا، با به قتل رسیدن صدها نفر در چند سال اخیر و مجازات نشدن هیچ کدام از قاتلین، به عنوان خطرناکترین کشور دنیا برای فعالین اتحادیه های کارگری شناخته شده است. دهقانان (که یا در عملیات سم پاشی "ضد مواد مخدر" مسموم میشدند و یا توسط سربازان و نیروهای شبه نظامی اعدام شدند)، در زمان "طرح کلمبیا"ی کلینتون و "طرح وطن پرستی" بوش/یوریه صدمات جانی بسیاری را متحمل گشتند. تحت چنین شرایطی، پاسخ قهرمانانه ارتش خلق-فارک شاهدی است بر خلوص ذات و جوهر حقیقی انسان. رزمندگان ارتش خلق-فارک نشان داده اند که نه تنها حمایت از روی آگاهی طبقاتی برای انقلاب می تواند در میان زحمتکشانی که تحت شدیدترین وحشیگری های امپریالیسم آمریکا و الیگارشی جنایتکار کلمبیا قرار دارند ایجاد شود، بلکه جنگ مسلحانه انقلابی چریکی رهایی بخش به عنوان یک راه و روش پویای مبارزاتی همچنان باقی مانده است. ■

خلق-فارک در حمله ۹ فوریه ۴۱ سرباز را در استان جنگلی اوربیا محاصره کردند" و "حداقل ۲۰ سرباز کلمبیایی را کشتند" و چندین نفر را زخمی کردند، و ۸ نفر از اعضای تیپ ۱۷ ناپدید شدند. حمله ارتش خلق-فارک به تیپ ۱۷ به عنوان "مرگبارترین حمله به نیروهای مسلح در چندین سال اخیر" مشهور شد.^{۱۱} تا آخر ماه فوریه، تشکیلات شرق (به تنهایی) بیش از ۴۵۰ نیروی ضدانقلاب را نابود کرده بود. عملیاتی که در فوریه آغاز شده بود، با یک سری از حملات متداوم و موفق علیه ارتش کلمبیا ادامه یافت و به شکل برجسته ای نشان داد که ارتش خلق-فارک نه تنها موجودیت مستحکم خود و پایگاه های توده ای اش را حفظ کرده است، بلکه علیرغم حملات مصممانه جنایتکارترین و قدرتمندترین نیروهای نظامی جهان، به استحکام و دوامش افزوده شده است.

جدول شماره ۲: رشد نیروهای رزمنده ارتش خلق-فارک در چهار دهه اخیر

تاریخ	تعداد نیروهای رزمنده ارتش خلق-فارک
۱۹۶۴	۴۸
۱۹۶۵	۷۵۰
۱۹۷۰	۱۰۰۰
۱۹۷۸	۲۰۰۰
۱۹۸۳	۳۰۰۰
۱۹۸۶	۴۰۰۰
۱۹۹۱	۷۶۰۰
۱۹۹۲	۱۸۰۰۰
۱۹۹۴	۳۲۰۰۰
۲۰۰۲	۴۰۰۰۰
۲۰۰۴	۵۰۰۰۰

آینده نزدیک کلمبیا و نقش ارتش خلق-فارک

در بهار سال ۲۰۰۴، رانول را یز آشکارا گفت که حمایت توده ها از ارتش خلق-فارک در حال افزایش بوده و هدف آنها برای تسخیر قدرت دولتی به واقعیتی هر چه محرزتر تبدیل شده است. از بهار ۲۰۰۴ تا کنون انقلابیون ارتش خلق-فارک هر چه بیشتر برنامه خود را در خط حمایت بلا واسطه از منافع استثمار شدگان مناطق دهقانی کشور پیش برده است. ضد حمله ارتش خلق-فارک که در اول فوریه ۲۰۰۵ شروع شد، شدت و عمق توانایی های آنها را نشان می دهد. پویایی استراتژی انقلابی ارتش خلق-فارک رشد کرده و توسعه یافته است.

در ماه مه ۱۹۸۲، فارک رسماً "ارتش خلق" را به نام خود افزوده و تبدیل به ارتش خلق-فارک شد. دلیل دو جانبه ای برای این استراتژی وجود داشت. اولیل دلیل این بود که مرکزیت فارک طبق یک استراتژی مارکسیست-لنینیستی معتقد بود که ایجاد یک جامعه سوسیالیستی فقط از طریق حمایت وسیع خلق امکان پذیر است، و ارتش خلق-فارک نیز به نوبه خود باید "نقش قاطعی را در کسب قدرت سیاسی توسط خلق ایفا کند."^{۱۲} دومین دلیل بر اساس فعالیت نظامی چریک ها بود. ایدئولوژی انقلابی این گروه به طور ریشه ای به حفظ خصلت چریکی عملیات نظامی و تشکیلات دفاعی آن گره خورده بود. با این حال انقلابیون این نیاز را نیز درک میکردند که باید تکامل تاریخی خود را با توسعه عملیاتشان به "یک جنبش چریکی قدرتمند مهاجم" آغاز کنند.^{۱۳} سالها

۱۸۲ کشور جهان ایالات متحده آمریکا را محکوم نمودند

بقیه از صفحه ۱۲

این جزایر در مجموع ۱۸۱ کیلومتر مربع وسعت و ۵۹ هزار نفر جمعیت دارند. "جزایر مارشال" که در سال ۱۹۸۶ ظاهراً به "استقلال" رسید از سال ۱۹۶۴ یکی از پایگاه های نظامی ایالات متحده در اقیانوس آرام بوده و دو جزیره از جزایر آن (بیکینی و Bikini و اینوتاک Enewetak) در خلال سال های ۱۹۴۷ و ۱۹۶۲ به محلی برای آزمایش بمب های اتمی ایالات متحده تبدیل گشته بودند! این جزایر در مجموع ۱۸۱ کیلومتر مربع وسعت و ۵۹ هزار نفر جمعیت دارند.

تحریم اقتصادی کوبا به وسیله ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۶۰ به اجرا درآمده است. این تحریم امروز به حدی سخت تر و شدیدتر گشته که بر مبنای آن اگر یک شهروند ایالات متحده آمریکا در خلال تعطیلات خود در کشور دیگری، سیگاری کوبایی بخرد، مجرم شناخته می شود! ۳۱۶ شهروند آمریکایی تنها در سال ۲۰۰۴، به "جرم" شکستن تحریم زمامداران آمریکا محکوم به مجازات های گوناگون شدند. این رقم در سال ۲۰۰۵ (تا اواسط ماه اکتبر این سال) به ۵۳۷ نفر رسیده است! سال گذشته ۷۷ شرکت و سازمان از کشورهای گوناگون جهان به "جرم" شکستن تحریم اقتصادی ایالات متحده محکوم به پرداخت بیش از یک میلیون دلار به آمریکا گردیدند! گفته می شود که جنگ اقتصادی ایالات متحده بر علیه کوبا خسارتی بالغ بر ۸۲ میلیارد دلار به کوبا رسانده است! ■

¹¹ Jason Webb & Luis Jaime Acosta, "Marxist Rebels Ambush, Kill 20 Colombian Troops," and "Marxist Rebels Kill 17 Colombian Soldiers," February 9, 2005, <http://www.reuters.com>

¹² William J. Pomeroy, *Guerrilla Warfare and Marxism* (New York: International Publishers, 1968), 313.

¹³ FARC-EP, *FARC-EP Historical Outline* (Toronto: International Commission, 2000), 26

ها و اعتراضات اجتماعی و اعتصابات توده ای گاه برای ماه ها جامعه را فلج می کند. در سالهای اخیر مبارزات مسلحانه چنان گسترده شده بود که اعضای دولت مجبور شده بودند که جلسات خود را مخفیانه برگزار کنند. از آنجا که بخشی از سربازان و پلیس و مأمورین دون پایه دولت از مردم حمایت می کنند، دولت غالباً ناتوان از کنترل جامعه می باشد.



گروهی از شورشیان جزایر سلیمان

در جولای ۲۰۰۳، دولت استرالیا و نیوزیلند (و همچنین دولت های فیجی، کینه نو، و تانگو) حمله نظامی مشترکی را توسط نیروی مشترک ۲۲۰۰ نفری به جزایر سلیمان آغاز کردند. این حمله به عملیات (RAMSI) مشهور شد. در زمان این حمله بیش از ۷۰۰ نفر از ساکنین محلی جزیره دستگیر شدند و ۳۰۰ نفر آنها به زندان "رُو" فرستاده شدند. در سال ۲۰۰۴ نیز شورش در این زندان رخ داد و زندانیان خواهان خروج نیروهای RAMSI از زندان و از جزیره شدند. قاضی دادگاهی که به منظور رسیدگی به این شورش تشکیل شده بود اعلام کرد که شرایط این زندان غیرقانونی و غیرانسانی است. صلیب سرخ نیز بعد از بازرسی زندان اعلام کرد که سلول های آن برای زندگی انسان غیرقابل استفاده هستند و کل ساختمان زندان که حتی هواکش هم ندارد، باید خراب شده و دوباره متناسب با استانداردهای بین المللی ساخته شود.

آنچه که در زندان "رُو" می گذرد شمایی از سیاست های استعماری و ماهیت ضدخلفی دولت استرالیا می باشد. دولت استرالیا برای پیشبرد منافع سرمایه های بزرگ استرالیایی در جزایر سلیمان و دیگر مناطق اقیانوس آرام و قاره آسیا، به اشغال نظامی و اعمال خشونت علیه ساکنین این مناطق و غارت منابع و سرمایه های طبیعی آنها دست زده است. همزمان با غارت ثروت این مناطق توسط سرمایه داران استرالیایی، ساکنین بومی آنها از فقر و فلاکت و سطح نازل شرایط زیستی خود در رنج و محرومیت بسر می برند و هر کس که به وضع موجود اعتراض کند در زندان هایی که شرایط زیستی در آنها حتی برای نگهداری حیوانات نیز مناسب نمی باشد محبوس می شود.

افزایش تعداد مبتلایان به مالاریا می گردد، زندانیان را به وحشت انداخته و آنها را وادار به تسلیم کند.

یکی دیگر از شکایات زندانیان قطع آب آشامیدنی است. آب زندان غیرقابل نوشیدن است و فقط می تواند برای شستشو مورد استفاده قرار بگیرد، سابقاً آب آشامیدنی به داخل زندان آورده می شد. اما مدتی است که دیگر آب آشامیدنی به زندانیان داده نمی شود و نوشیدن آب آلوده موجب بروز بیماری های انگلی و میکروبی و همچنین گلودرد میان زندانیان شده است. دولت استرالیا برای به اصطلاح کمک به دولت محلی جزایر سلیمان، اداره زندان رُو را به کمپانی بین المللی GRM داده است. این کمپانی متعلق به بزرگترین سرمایه دار استرالیا به نام "کری پاکر" است. کری پاکر صاحب تعدادی از روزنامه ها و کانال های تلویزیونی استرالیا نیز می باشد.

تاکنون اخبار متعددی در مورد جنایات و خشونت ها و تجاوز مأمورین زندان نسبت به زندانیان، در سایت های اینترنتی منتشر شده است که از طرف دولت استرالیا نادیده گرفته شده و هیچ اقدامی در مورد رفع آنها صورت نگرفته است. اعتراضات و اعتصابات زندانیان زمانی شروع شد که رئیس زندان از پذیرش شکایت نامه جمعی زندانیان و فرستادن آن به مقامات قضایی مستقل خودداری کرد. زندانیان در شکایت نامه خود خواهان بررسی وضع زندان توسط مأمورین سازمان ملل شده اند.

تاریخچه ای از

تسلط استعمارگران بر جزایر سلیمان

در دهه ۱۸۹۰ انگلستان رسماً تسلط استعماری خود بر جزایر سلیمان (در اقیانوس آرام) را آغاز کرد. ساکنین فقیر این جزایر در شرایط بسیار دشوار و غیرانسانی که از جانب دولت استعماری انگلستان به آنها تحمیل شده بود، زندگی مشقت باری را می گذراندند. زندگی آنها در طی جنگ جهانی دوم بسیار دشوارتر گشت زیرا که تعدادی از خونین ترین نبردهای جنگ جهانی دوم در این جزایر به وقوع پیوست.

جزایر سلیمان حدود ۲۷ سال پیش به اصطلاح استقلال سیاسی یافتند و امپریالیست ها حکومتی دست نشانده را به قدرت رساندند. در حال حاضر فساد دستگاه دولتی، گسترش قدرت زمین خواران استثمارگر، از بین رفتن جنگل ها توسط سرمایه داران، ناتوانی دولت در کنترل بیماری هایی مثل مالاریا و وضع اقتصادی بسیار مشقت بار زحمتکشان جزیره دست به دست هم داده و موجب اوج گیری مبارزات و اعتراضات توده ها شده است. ابعاد نارضایتی

شرایط

زندان های تحت کنترل دولت استرالیا در جزایر سلیمان

۲۰۰ زندانی در زندان "رُو" در جزایر سلیمان، در ۱۱ اکتبر دست به اعتصاب زده و از رفتن به داخل سلولهایشان خودداری کردند. خواسته عمده زندانیان اعتصابی این بود که شکایتنامه کتبی آنها که توسط همه زندانیان امضاء شده بود، به دادگاهی بی طرف داده شود. مقامات استرالیایی و مقامات محلی جزایر سلیمان برای پنهان کردن جنایاتی که در زندان های قرون وسطایی تحت کنترل دولت استرالیا می گذرد، به دروغ اعلام کردند که اعتصاب زندانیان برای داشتن تلویزیون در سلولهایشان و حق ملاقات های خصوصی با همسرانشان بوده است. اما زندانیان با تماس با رسانه های غیردولتی این ادعاها را تکذیب کرده و گفتند که اعتصابشان علاوه بر اعتراض علیه وضعیت نامناسب زندانها و پایمال شدن حداقل حقوق انسانی آنان، اعتراضی بر علیه خشونت های غیرانسانی و همچنین تجاوز مأمورین زندان به زندانیان نیز می باشد. این اعمال ضدخلفی بر علیه زندانیان در شرایطی صورت می پذیرد که برخی از این زندانیان هنوز حتی دادگاهی نشده و جرم هایشان ثابت نشده است.

از آنجا که رئیس زندان حق دمکراتیک زندانیان در رساندن شکایاتشان به خارج از زندان را به رسمیت نمی شناسد، شکایتنامه کتبی آنها را نپذیرفت. ۳ روز بعد نیز مأمورین زندان به همراه "گارد مشترک محلی و استرالیایی (RAMSI)"، با استفاده از گاز اشک آور و باتوم های برقی، به زندانیان حمله کرده و اعتصاب آنها را در هم شکستند. ۹ نفر از زندانیان به عنوان رهبران شورش به انفرادی منتقل شدند و بقیه زندانیان نیز برای مدت نامحدودی تماماً در سلول های خود محبوس و از حق هواخوری محروم شدند. رئیس زندان اعلام کرد که اگر زندانیان رفتارشان خوب باشد هر ماه یک ساعت از مدت تنبیه آنها در سلول هایشان کاسته می شود. پشه بندهای زندانیان، حتی زندانیان زن که در اعتصاب شرکت نداشتند نیز از آنها گرفته شده است.

جزایر سلیمان (طبق گزارشات بین المللی) بالاترین آمار دنیا را در ابتلا به بیماری مالاریا دارد و طبق همین گزارشات نیز، موثرترین شیوه جلوگیری از ابتلا به این بیماری استفاده از پشه بند است. از ۱۴ اکتبر تا ۱۸ نوامبر ۱۱ زندانی به مالاریا مبتلا شده اند و مدیریت زندان درصدد است که با ایجاد شرایطی که منجر به

آنگونه که می‌خواهد کنترل نماید. تلاش کونکس آن است که در مورد "پر یوهانسون" از تمامی امکاناتی که قوانین ضدکارگری به سرمایه‌داران داده است استفاده نماید.

کونکس یک شرکت بدسابقه می‌باشد. این شرکت در مناقصاتی که در گوشه و کنار جهان اعلام می‌شود شرکت کرده و با درخواست بهایی پابین موفق به امضای قراردادهای بسیاری می‌گردد. پس از امضای قرارداد شرکت با اتخاذ سیاست فشار بر کارگران بمنظور تامین سود خویش، شرایط نامناسبی، برای کارگران و کارمندی که به استخدام شرکت درمی‌آیند به وجود می‌آورد. کونکس تا سال ۲۰۰۳ اداره بخش بزرگی از وسایل حمل و نقل عمومی در لندن را به عهده داشت، اما سرویس بد این شرکت و بهای بالایی که پس از چند سال فعالیت در لندن از مقامات این شهر درخواست نمود باعث شد که مقامات لندن تصمیم به قطع فعالیت این شرکت در لندن بگیرند.

کونکس در خلال فعالیت خود در انگلستان نیز به همان شیوه‌ای که در سوئد اتخاذ کرده است با کارگران و نمایندگان آنان رفتار می‌کرد و درست از این رو بود که دادگاه کار انگلستان در حالی که هیچ چاره‌ای نداشت در سال ۲۰۰۲ این شرکت را محکوم به پرداخت بیش از ۱۰۰ هزار دلار به "لائوری هولدن Laurie Holden"، نماینده ایمنی کارگران نمود!

در فرانسه نیز کونکس از شهرت بدی برخوردار است. یک سال و نیم پیش یکی از رانندگانی که روی اتوبوس‌های این شرکت در شهر نانسی کار می‌کرد و همزمان از فعالین سندیکایی بود از کار خود اخراج شد. کونکس ادعا می‌کرد که او به یکی از نمایندگان کارفرما اهانت کرده است. این اخراج منجر به گسترش اعتراض در میان همکاران این راننده که برای دفاع از او دست به فعالیت بسیار زدند، شد.



شرکت "کونکس Connex" و حقوق کارگری

بیش از یک ماه است که موجی از اعتراضات، تظاهرات و اعتصابات در استکهلم پایتخت سوئد به راه افتاده است. اعلامیه‌های بسیاری صادر شده که در آنها مردم به پشتیبانی از کارگران و نمایندگان آنها فرا خوانده شده‌اند. ماجرا از این قرار است که در اوایل اکتبر ۲۰۰۵ شرکت "کونکس"، که شرکتی فرانسوی است و به عنوان بخشی از شرکت فراملی "والیا انویورمنت Veolia Environment" که کارفرمای بیش از ۵۶۰۰۰ نفر در ۲۰ کشور مختلف است، اعلام کرد که تصمیم دارد "پر یوهانسون Per Johansson" نماینده کارگران در شرکت مذکور را اخراج نماید. یکی از رؤسای کونکس طی گفتگویی با نمایندگان رسانه‌ها اعلام داشت که علت این اخراج دشواری همکاری با "پر یوهانسون" و عدم وفاداری او نسبت به کونکس بوده است. اما واقعیت چیز دیگری بود: کونکس شرکتی است که در زمینه ارتباطات کار می‌کند و چند سالی است که در ادامه سیاست‌های خصوصی‌سازی دولت سوئد، اداره مترو و اتوبوس‌های استکهلم را بر عهده گرفته است. تعداد کارگران و کارمندان کونکس در سوئد ۸۲۰۰ نفر بوده و حجم فعالیت اقتصادی آن در این کشور بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار می‌باشد. "پر یوهانسون" نماینده سندیکای رانندگان و کارگران این شرکت می‌باشد. از مدتی پیش کونکس که به دنبال سودآوری بیشتری است در بسیاری از زمینه‌ها اهمیت کمتری به مسائل ایمنی داده است به طوری که گفته می‌شود این امر باعث شده که در خلال دو سال اخیر تعداد سوانح در وسایل حمل و نقل عمومی استکهلم بالا برود، از جمله چند کوبه قطار مترو و ایستگاه مترو دچار آتش‌سوزی شده‌اند. "پر یوهانسون" که پس از مدتها گفتگوی بی‌نتیجه با کونکس در مورد مسائل امنیتی به نتیجه مثبتی نرسیده بود برای وارد کردن فشار بیشتر به کونکس به رسانه‌های جمعی روی آورده و در رسانه‌ها از عدم توجه کافی کونکس به مسائل ایمنی و خطر آن برای رانندگان و کارگران این شرکت در محیط کار خود گفته بود. گردانندگان کونکس به جای این که کمر به رفع نقیصه‌ها ببندند تلاش کردند تا با تهدیدات گوناگون "یوهانسون" را خاموش کرده و صدای او را از رسانه‌ها ببرند. اما هنگامیکه در این کار موفق نشده و متوجه شدند که "یوهانسون" قابل خریدن نیست تلاش کردند تا با اخراج او از دست یک کارگر پیکارگر و حق‌طلب راحت شوند. اما همکاران "یوهانسون" که به خوبی می‌دانند هدف فعالیت‌های او تنها بهبود هر چه بیشتر وضع کاری آنها بوده است از پای ننشسته و تلاش می‌کنند تا با اعتراضات و اعتصابات چند (که در دو مورد ترافیک استکهلم را مختل کرده است) "یوهانسون" را به کار بازگردانند. قانون کار سوئد که مانند تمام کشورهای سرمایه‌داری از منافع سرمایه‌داران حمایت می‌کند، به گونه‌ای است که کارفرما می‌تواند حتی در زمینه‌ای که حق کاملاً با کارگر باشد، کارگر خود را باز خرید کرده و بدینگونه با پرداخت مقداری پول، کارگر مزبور را "تصفیه" نموده و محیط کار را به



تظاهرات گسترده بر علیه سیاست ضدسندیکایی دولت استرالیا

روز ۱۵ نوامبر تظاهرات گسترده‌ای با شرکت مجموعاً بیش از ۵۴۶۰۰۰ نفر در ۳۰۰ شهر و ناحیه استرالیا بر علیه لایحه قانون کاری که از جانب دولت دستراستی "جان هاوارد John Howard" به مجلس این کشور ارائه شده، برگزار گردید. بزرگترین نمایش اعتراضی در شهر ملبورن بود. در این تظاهرات بیش از ۲۱۰۰۰۰ نفر شرکت داشتند. قانون کار پیشنهادی که قراردادهای فردی را جایگزین قراردادهای جمعی می‌نماید، منافع بسیار برای کارفرمایان و مضرات فراوانی برای کارگران در بر خواهد داشت. مطابق قانون جدید، اختیارات کارفرمایان در بسیاری از موارد از جمله اخراج کارگران، افزودن بر ساعات کار هفتگی و کاهش دستمزد و حق استراحت سالیانه کارگران افزایش خواهد یافت. یکی از نمایندگان سندیکای کارگری ACTU در سخنانی که به این مناسبت ایراد نمود اعلام داشت که قانون پیشنهادی دولت هاوارد تمامی قدرت را به کارفرمایان تعویض کرده و بدینگونه باعث به وجود آمدن قشر بسیار فقیری از کارگران با درآمدی بسیار پایین خواهد شد و شرایط موجود در ایالات متحده آمریکا را در استرالیا ایجاد خواهد نمود.

ستون آزاد

سرنوشت دست نشانندگان!

عبداله باوی

هر کس که نگاهی به تبلیغات دولت آمریکا در مورد حمله به عراق ببیند می بیند که این دولت لشکر کشی به عراق و کشتار روزانه مردم این کشور را با ادعای برقراری دموکراسی در عراق توجیه می کند. تبلیغات فریبکارانه ای که حتی کمی اطلاع از اوضاع منطقه و عراق صدها فاکت بر علیه اش در اختیار انسان قرار می دهد و دروغ بودن آنرا به اثبات می رساند. فجایع زندان ابو غریب و بمباران فلوجه و استفاده از مواد شیمیایی بر علیه مردم این شهر درجه دموکراسی تقدیم شده به مردم عراق را آشکار می سازد و به هر فردی که ریگی در کفش نداشته باشد نشان می دهد که این همه نیرو و مخارج هنگفت آن برای تقدیم کردن دموکراسی به مردم عراق نبوده است! انسان باید کور باشد که نبیند و نفهمد که حضور ۱۳۵ هزار سرباز آمریکایی در عراق برای برآه انداختن انتخاباتی نیست تا مردم منتخبین حقیقی خود را انتخاب کنند و مبارزه سیاسی حتی بشکل پارلمانی آن بصورت واقعی انجام پذیرد. اما متأسفانه در صحنه سیاسی کسانی که منافع شان آنها را کور نموده کم نیستند. چنین کسانی یعنی مشاطه گران سیاست تجاوزگرانه آمریکابه هر وسیله ای متوسل می شوند تا چنین جلوه دهند که تبلیغات آمریکا زیاد بی ربط نیست و انتخابات فرمایشی عراق بی نتیجه هم نبوده است. برای نمونه "سلام علی" سخنگوی حزب کمونیست عراق در مصاحبه با ارگان حزب برادرش حزب توده چنین می گوید:

"در مقایسه با انتخابات ژانویه گذشته، در این همه پرسسی میزان شرکت مردم در سه استان انبار، موصل و صلاح الدین بیشتر بود. اگر چه همه پرسسی تحت اقدامات امنیتی شدیدی برگزار شد، اما عامل اصلی در این مورد تغییر موضع نیروهای سیاسی ای بود که انتخابات گذشته را تحریم کرده بودند یا حتی در بست مخالف روشهای سیاسی بودند. این تصمیم سیاسی برای شرکت در همه پرسسی، و دادن رأی "نه" به پیش نویس قانون اساسی بر پیش نویس تأثیر گذاشت." (تاکید از ماست) اینکه این تأثیر چه نقشی در اوضاع عراق و سرنوشت مردم دارد آیا به این ترتیب می توان نیروی اشغالگر را از کشور دور نمود، البته امری است که از نظر امثال "سلام علی" زیاد مهم نیست و نباید به آن پرداخت. و جالب است که حزب توده ایران در اظهار نظری که در رابطه با مصاحبه این حزب با "سلام علی" سخنگوی حزب کمونیست عراق کرده است چنین می نویسد:

"فراندم قانون اساسی دائمی عراق در روز ۲۳ مهرماه، در شرایطی که اکثر مناطق جنوبی و

مرکزی کشور در چنگال تروریسم کور و اشغال ارتش های بیگانه زخمهای عمیقی را تحمل کرده است، برگزار شد. به گزارش خبرگزاریهای جهان بیش از ۶۳ درصد از مردم عراق در این فرماند شرکت کردند این به نوبه خود در شرایطی که روزانه دهها نفر از مردم بیگانه توسط بمبها و شلیک تفنگهای مرگبار تروریستها به قتل میرسند، نشان از عزم زحمتکشان عراق و نیروهای سیاسی میهن دوست و مردمی این کشور برای جا انداختن روند سیاسی، به عنوان تنها راه ممکن برای نجات عراق از موقعیت دشوار و بغرنج کنونی در شرایط موجود است."* (تاکید از ماست)

اولاً: از نظر حزب توده و حزب برادرش این تنها تروریستها هستند که دارند مردم را به قتل می رساند و ۱۳۵ هزار سرباز آمریکا نه تنها روزانه هیچ عراقی را نمی کشند بلکه اساساً برای برقراری دموکراسی برای آنها به عراق آمده اند!!

ثانیاً: حزب توده و حزب برادرش در عراق به این دل خوش کرده اند که با "جا انداختن روند سیاسی" (یعنی آنچه که آمریکا زیر این نام می خواهد) بر روند حوادث "تأثیر" گذاشته و این را "تنها راه ممکن برای نجات عراق" قلمداد می نمایند.

جالب است بدانیم که آقای سلام علی سخنگوی حزب کمونیست عراق در جواب جول ونلند (Joel Wendland) که پرسیده بود: "در مورد قیام، کسان زیادی و بخصوص گروه های چپ در غرب مایلند که حزب کمونیست عراق و دیگر سازمانهای چپ و دمکراتیک شیوه مبارزه دیگری انتخاب کنند و بیشتر اصرار دارند که پروسه سیاسی، فرمی از همکاری بین نیروهای کمونیست و چپ بوده و آن قیام بشکل یک جنبش آزادیبخش ملی همچون در ویتنام و جنبش ضد نژادپرستی در آفریقای جنوبی باشد" با خشم و طعنه چنین جواب داد: "این برداشت در دنیای واقعی عراق جایی ندارد، این وجود خارجی ندارد، این اسطوره است، این ساخته مردمی است که هیچ تماس واقعی با مردم عراق ندارند."

به این ترتیب حتی در شرایط اشغال عراق از سوی نیروهای امپریالیستی هم چنین احزابی حاضر به ایفای کمترین نقش مثبتی در روند حوادث نیستند. سازماندهی مقاومت مردمی بر علیه اشغالگر از نظر آنها "اسطوره" است و ساخته ذهن و تمایل کسانی است که "هیچ تماس واقعی با مردم عراق ندارند!! پس وظیفه یک نیروی مدعی طرفداری از زحمتکشان در شرایط اشغال کشورش از سوی امپریالیستها چیست؟! البته نگاهی به تاریخ عراق خود گویای این واقعیت است که این نوع احزاب همواره در فکر کسب جایگاهی در قدرت حاکم بوده اند و

اکثراً این قدرتهای حاکم بوده اند که بنا به مصالح خود آنها را پس زده اند.

واقعیت این است که راه نجات مردم عراق در برگیه ای که به صندوق انداخته می شود و هیچ ضمانت اجرایی ندارد نیست. این رای "نه" را همه می شناسند. بلکه در سازماندهی مقاومت مردم است به همین دلیل باید به این کومه فکران، خیانت کاران و مرتجعین و تمام کسانی که شب و روز در رویای کسب قدرت آنهم به هر قیمتی حتی با پذیرش دست نشانندگی بسر می برند یک چیز را یاد آور شد:

بارزانی قبل از مرگش در سال ۱۹۷۹ نامه ای به جیمی کارتر رییس جمهور وقت آمریکا با این مضمون نوشت " اگر مطلقاً قولهای آمریکا را باور نمی کردم میتوانستم از این فاجعه و نکبتی که مردم مرا فرا گرفته است جلوگیری کنم....."

این است سرنوشت تمام دست نشانندگان.

* نامه مردم شماره ۷۲۴.

لیست کمک های مالی

انگلستان

رفیق شهید صبا بیژن زاده	۱۵ پوند
رفیق شهید حسین کریمی	۱۰ پوند
رفیق شهید بهرام طاهرزاده	۱۰ پوند
رفیق شهید عزت بهرامی	۱۰ پوند
رفیق شهید عزال آیتی	۱۰ پوند

امریکا

صمد بهرنگی	۲۰ دلار
بذره های ماندگار	۳۰۰ دلار
بذره های ماندگار	۴۵ دلار
لنین	۵۵ دلار

سوئد

خلق عرب	۸۰۰ کرون
رفیق کبیر بهروز دهقانی	۵۰۰ کرون
رفیق شهید علیرضا نابدل	۲۰۰ کرون
رفیق شهید یحیی امین نیا ض	۲۰۰ کرون
رفیق شهید اکبر موید	۲۰۰ کرون
رفیق شهید نسترن آل آقا	۲۵۰ کرون
رفیق شهید نزهت روحی آهنگران	۲۵۰ کرون
رفیق شهید اعظم روحی آهنگران	۲۵۰ کرون
رفیق شهید زهرا نبی آقا قلهکی	۲۵۰ کرون
رفیق شهید نیره محتشمی	۲۵۰ کرون
رفیق شهید فاطمه حسینی	۲۰۰ کرون
رفیق شهید افسر السادات حسینی	۲۰۰ کرون

فصل دوم کتاب

بدرهای ماندگار

تاسمت هفتم

سلاخ و اسیر

در ادامه ی بحث فوق، به مقوله "عشق" و "آشتی" بین سلاخ و اسیر بپردازم و تأکید کنم که کسانی که علیرغم اذعان به جنایتکاربودن سلاخ، به حمایت از او برمی خیزند، با این کار در واقع سعی دارند مرز بین طبقات و افراد متعلق به طبقات متخاصم را بشکنند. ممکن است که چنین افرادی ظاهراً خود را هومانیت (انسانگرا) بخوانند و یا دوست دارند اینطور جلوه گر شوند، اما، چنین نیست و آنها هومانیت نیستند. برای فهم این موضوع، باید به این واقعیت توجه کنیم که در جوامع کنونی که از طبقات متخاصم تشکیل شده‌اند، "انسان" مجرد وجود ندارد. هر کس، هر انسانی - چه خودش بداند یا نداند - متعلق به طبقه و قشری از جامعه می‌باشد. در این میان، انسان‌های متعلق به طبقه ی حاکم استثمارگر، از آنجا که منافع شان با حفظ شرایط استثمار در جامعه تأمین می‌شود، دست به هر رذالت و جنایتی در حق انسان‌های طبقات دیگر، می‌زنند. طبیعتاً انسان‌های طبقات دیگر نیز به دفاع از خود برخاسته، و در نتیجه، مبارزه بین این انسان‌ها و یا به واقع طبقات یا به عبارت دقیق‌تر مبارزه بین طبقات در جامعه، جریان می‌یابد. سرپوش گذاشتن روی چنین واقعیتهای پنهان ساختن تضاد بین انسان‌های متعلق به طبقات متخاصم، کتمان حقیقت از ستمدیدگان بوده و تنها در خدمت طولانی‌تر کردن عمر طبقات استثمارگر و ظالم، تداوم جنایت و دیگر پلیدی‌ها و زشتی‌های موجود در جوامع طبقاتی قرار دارد. **هومانیتست واقعی، کسی است که با اعتراف به وجود طبقات و مبارزه ی طبقاتی در جامعه، با عشق به انسان و انسانیت، در جهت رهایی انسان از چنین جامعه ای مبارزه نماید. در حقیقت، هومانیتست واقعی، یک کمونیست آگاه راستین است. هومانیتستی که می‌داند تنها با مبارزه ی قاطع با "انسان‌های پست و جنایتکار که مفلوک و حقیر هم هستند، می‌توان شر آنها (یا به واقع شر طبقات استثمارگر) را از سر جامعه‌کننده و جامعه ای عاری از جنگ و خونریزی و بیچارگی و درماندگی به وجود آورد. جامعه ای که در**

آن، انسان‌ها می‌توانند شکوه و عظمت والائی را از خود متجلی سازند. برعکس، آنهایی که سلاخ را انسانی تصویر می‌کنند که با انسانی دیگر (اسیر خویش) می‌تواند گُل بگوید و گُل بشنود، هومانیتست و انساندوست نمی‌باشند، آنها با این تصویرسازی، به مصداق مثلی: گنجشگ (البته، در اینجا گنجشگ هم نه، بلکه خفاش زشت و گزنده ای) را رنگ کرده و به جای قناری به مردم قالب می‌کنند. اتفاقاً، در همین رابطه، در مقاله ای مندرج در نشریه ی "آرش" (شماره ی ۸۸ - ۷۸، تیر و مرداد ماه ۱۳۸۳) دیدم که در رابطه با اظهارات *ویدا حاجبی* در مورد حسینی شکنجه‌گر، کسی هم در جهت موجه جلوه دادن برخورد او به عنوان یک زندانی ی سیاسی با شکنجه‌گرش، از *شاملو* استمداد طلبیده و شعری از او نقل کرده که در ۴ سطر به صورت زیر سروده شده است:

"سلاخی**می‌گریست****به قناری کوچکی****دل بسته بود."**

پرسیدنی است که آیا به راستی این شعر، احساسی را منعکس می‌کند که *ویدا حاجبی* در مورد حسینی سلاخ طرح کرده است؟ اجازه دهید اندکی در مفهوم آن تأمل کنیم:

از این شعر چه می‌توان دریافت؟ من شخصاً به یاد زیبایی و طراوت قناری کوچکی می‌افتم که زندگی در وجودش با هیاهویی هیجان‌انگیز در جنب و جوش است. به یاد پرندۀ ی زیبایی که با تحرکی شاداب و شادی آفرین به سوی این شاخه و آن شاخه می‌پرد. و می‌بینم که سلاخ، درست به دلیل آنکه سلاخ است (بنا به ماهیت خود) او را سلاخی کرده است. قناری کوچک ما آنقدر زیبا و دوست‌داشتنی بود که حتی سلاخ با همه ی قساوت و بی‌رحمی اش عاشق او شده بود، به همین خاطر هم می‌گریست، هرچند او کماکان سلاخ است و کارش سلاخی! (حتی اگر این سلاخ، قناری کوچک را نکشته و دلیل گریه ی او چیز دیگری است ولی در هر حال، دلبستگی و یا دل بسته شدن سلاخ به قناری، در این شعر محرز است).

بباید این شعر را وارونه کنیم تا ببینیم در این صورت چه چیز زشت و ناپسندی از آن به نمایش درخواهد آمد. فکر کنیم که اینبار، قناری که گرفتار سلاخ شده، دلباخته ی او گشته است! اما این سؤال برانگیز است که به راستی قناری دلباخته ی چه چیز سلاخ گشته است؟ آخر او چیزی بیش از یک سلاخ نیست، یعنی سمبل قساوت و بی‌رحمی است. سلاخ می‌تواند تبهکاری باشد که تلی از گل‌های زیبا و عطرآگین سوسن و یاس را در یک آن تباه ساخته،

آنها را یکجا سوزانده و آنگاه قناری‌های دوست‌داشتنی را بر روی چنان آتش "سوزناک" کباب کند (کباب قناری بر آتش سوسن و یاس)! می‌بینیم که دلباختگی قناری به سلاخ، امری غیرمقبول و نامطبوع است. "عشق" به موجودی زشتخو و تبهکار که چنان قسی‌القلب و بی‌رحم است که به راحتی زیباترین‌ها و گرمی‌ترین‌ها را هم سلاخی، و با تبهکاری تمام، نیست و نابود می‌کند، عشق نیست - اگر با صراحت بگوئیم، حالتی از عدم تعادل روحی است. انسان به این فکر می‌افتد که قناری فرضی ما، به طور مصلحتی دلباخته شده است. یعنی او، که در دست سلاخ اسیر است، با ابراز دلباختگی به او می‌کوشد خود را از سلاخی شدن به دست وی، نجات دهد. این هم که البته، به هیچ وجه امر غیرواقعی نیست و در واقعیت اتفاق می‌افتد! اتفاقاً، در دهه ی ۶۰، در زندان‌های دهشتناک جمهوری اسلامی چنین "عشق‌هایی واقعیت داشتند! در آنجا قناری‌هایی بودند، دخترکان کم سن و سالی، که با امواج انقلاب توده‌ها به صحنه‌ی مبارزه ی سیاسی بر علیه ظلم و بیدادگری کشیده شده بودند، اما با سرکوب انقلاب، روند اوضاع به گونه ای شد که در مواردی بعضی از آنها، در شرایط فقدان چشم انداز آشکار مبارزاتی، کم‌تجربگی و نداشتن آگاهی انقلابی کافی، در حالی که شرایط زندان نیز برایشان بسیار طاقت فرسا شده بود، تغییر کردند. به تدریج، ایدئولوژی بازجوها و شکنجه‌گران شان را جذب کردند و لاجرم از جنس آنها شدند. به پاسدار شکنجه‌گری دل دادند و قلوب ستاندند و به عقد او درآمدند. آنگاه قناری پیشین - که حال از جنس سلاخ شده بود - با "دلبنده" سلاخش که همچنان سلاخ بود، دست در دست هم در کنار "خواهران زینب" و "برادران پاسدار" شان، نه فقط در زندان بلکه در خارج از آن هم، به جان قناری‌های زیبا که همچنان دوست‌داشتنی مانده بودند، و به جان همه ی کسانی که از جنس شکنجه‌گران نبودند و تأییدشان نمی‌کردند، افتادند. این را دیگر از مردم رنجیده ی ایران بپرسید که آن زنان و مردان سلاخ و سلاخ‌دوست، آن "خواهران زینب" و "برادران پاسدار"، چه به روزگار شان آوردند و می‌آورند!

از مردم ما، از مبارزین و قناری‌های پاکدل، نخواهید که نسبت به "انسان‌های زشتخو و پلیدی چون شکنجه‌گر سلاخ، دلسوز، "مودب" و "بخشنده" باشند. اشاعه ی چنین ایده‌هایی، جز حفظ و تحکیم رژیم و نظامی که پرورش دهنده ی شکنجه‌گر و جنایتکار است، نتیجه دیگری در بر ندارد. در حالی که باید برای برپایی نظامی مبارزه کنیم که انسانیت و انسان، در آن پرورده می‌شود.

In Revolution We Must Trust!

When appointing his third nominee for the post of oil minister, Mahmoud Ahmadinejad, the president of the anti-people regime of the Islamic Republic, blamed the previous governments for the country's existing economic predicaments and the "serious difficulties" facing his own government. Ahmadinejad stated that "more than 40 billion dollars of foreign debt together with the millions owing to the banks and 3 million unemployed" are the results of previous governments' incompetence which are now being handed over to him. He also added: "despite the efforts made by previous governments, there are serious problems facing us to the point that within the first quarter we are encountered with 39 trillion rials of deficit" (that's over 4 billion US dollars)....

A look at the figures given by Ahmadinejad clearly illustrates the fact that what has passed on to him from Mohammad Khatami, the ex-president, is a heap of economic problems and instabilities. It is interesting, however, that Khatami had also complained of the "poor health" of Iran's economy and of the billions of dollars of foreign debt and the thousands of incompleted projects inherited from Ali Akbar Rafsanjani (the president before him, named as "the Champion of Rebuilding")....

Considering the real economic problems, little of which Ahmadinejad has referred to here, above all illustrate the fact that Khatami, despite his rhetoric, not only failed to improve the country's "poor health", but instead intensified its incurable woes. Having 40 billion dollars of foreign debt, especially during Khatami's presidency when Iran was not in shortage of exchange capital due to the rise of oil prices in world market, only shows as to how the ruling cliques have pocketed the country's wealth and loaded up their accounts abroad. It is clear that even if half of the country's oil revenue was allocated in production industries then neither the economy would be in this shape with such high rate of unemployment nor would there be any need for billions of dollars of imported goods resulting in a market saturated with imported obsolete commodities. The fact of the matter is that the ruling regime is inherently incapable of doing so, for it is an imperialist dependent regime; a mercenary regime that desecrates all of the country's resources to the benefit of the bloodsucking capitalists and their imperialist masters....

The reality is that the Iranian economy is structured upon aiding the needs and the labor division within the world market. It is precisely for this reason that Iran has remained within the world imperialist system as a mono-economy, which relies primarily on oil revenue.

Furthermore, the oil revenue is not set up to address the needs of Iranian society and the development of an economy that benefits the majority of its people, but rather it is set up to address the interests of the imperialists and the Iranian dependent-capitalists. Within this framework, it is obvious that no matter who comes to power, that is, whether clerical or secular, whether a military officer or a civilian, etc., it makes no difference to the fact that they have the task of auctioning the country's resources as well as wasting oil revenue on signing appalling and abominable pacts with global monopoly corporations and paving the road for the ruling class's further theft and thievery.

It is for this reason that the IPFG has always stressed the fact that within a dependent economy with a dependent regime there can be no bright future for our people. The only way out for our people is to bring an end to the ruling regime and the existing dependent capitalist system; a task which is possible only through a revolution. In this revolution we must trust, and we must put our efforts toward organizing it right now.

Translated excerpts from the current issue's editorial

شماره تلفن

برای تماس با جریکهای فدایی خلق ایران
0044 - 7946494034

برای تماس با جریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه جریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England